

جوادخان گنجه‌ای آخرین مرزبان ایرانی شهر گنجه:

آخرین مدافع قلعه شوشی

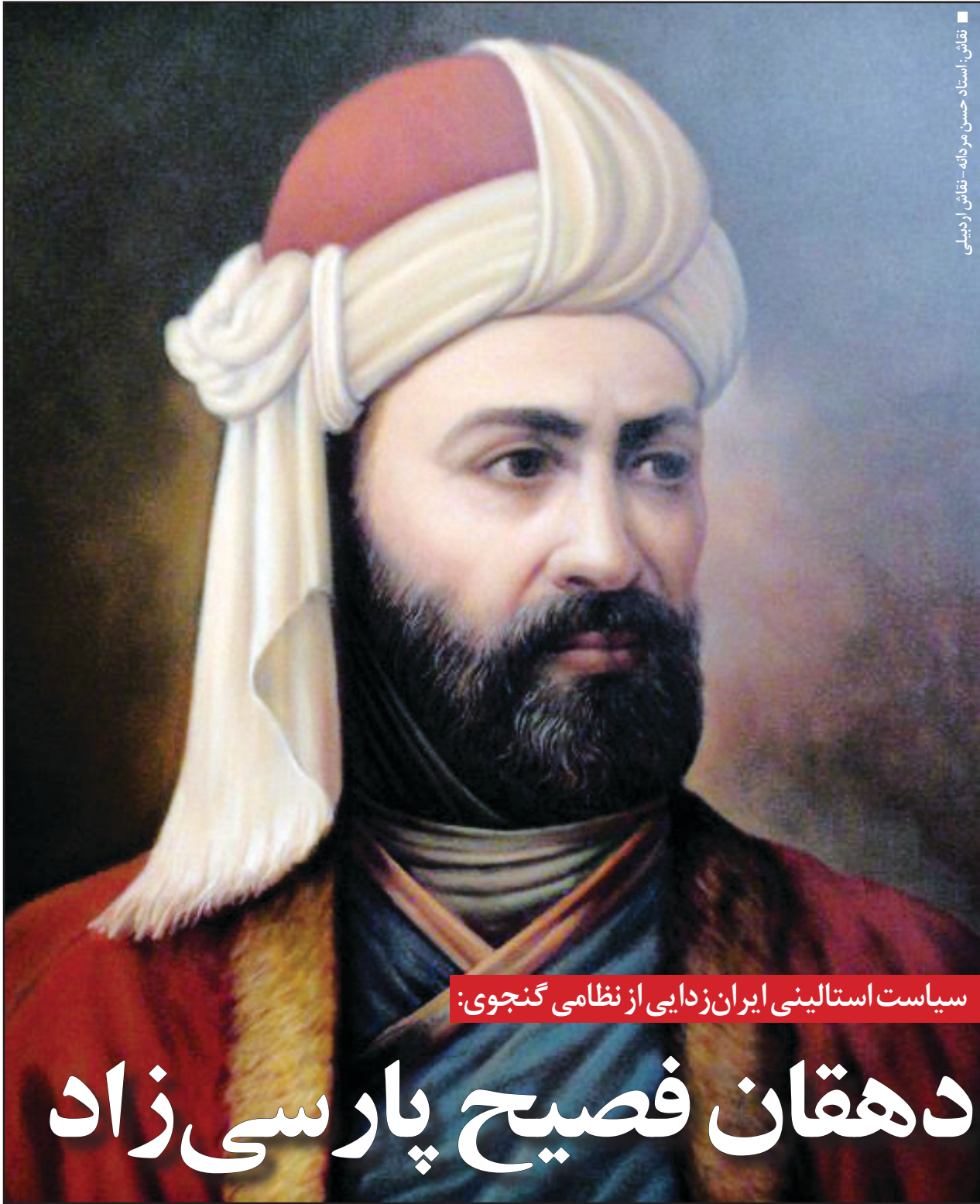


همه سر به سر تن به کشتن دهیم

آورده‌اند که وقتی خبر شهادت جوادخان گنجه‌ای به همسرش سروناز خانم رسید او این دو بیت از شاهنامه را خواند و خطاب به سایر اهل خانه گفت : «جوادخان کشته شد اما ایران که نمرده است...»

صفحه ۵

دکتر فریدون جنیدی در گفتگو با وطن‌یولی:



سیاست استالینی ایران زدایی از نظامی گنجوی:

دهقان فصیح پارسی زاد

نقاشی استاد حسن برزاقه. نقاشی اردبیلی

ایران نخستین کشور دنیاست

صفحه ۷

نقد دکتر منصور ثروت استاد اردبیلی بر ادعاها درباره نظامی گنججوی:

ادعاهای باکو ناشی از هویت‌سازی دروغین است

احمدرضا حسینی: منصور ثروت دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران و عضو هیأت علمی و دانشیار دانشگاه شهید بهشتی سال ۱۳۳۷ در شهر اردبیل متولد شد.دکتر ثروت که مدیر گروه انتشارات فرهنگستان زبان فارسی است در همایش «حکیم نظامی گنجوی و هویت ملی» که به مناسبت روز بزرگداشت حکیم نظامی گنجوی توسط موسسه پژوهشی میراث مکتوب برگزار شد به سخنرانی پرداخت...

صفحه ۶

افسر تبریزی که معنی یک وجب خاک را به روس‌ها فهماند

صفحه ۸

زنده یاد رضا سیدحسینی مترجم نامدار اردبیلی:

قدر زبان خودمان را بدانیم

صفحه ۷

میهن دوستی تگثر پذیر در «موقعیت مهدی»



تأثیر اندیشهٔ ایرانی‌شهری پس از برافتادن ساسانیان نیز ادامه پیدا می‌کند. با ناتوان شدن عباسیان، فرمانروایان بومی ناحیه‌هایی که پیشتر بخشی از قلمرو ایرانشهر به حساب می‌آمدند، شروع به از آن خود دانستن و کسب پشتوانه از راه مرتبط ساختن گذشتهٔ خود به ساسانیان یا آثانی که در تاریخ ساسانی نامی از آنها برده شده بود کردند. در خراسان سلسلهٔ طاهریان نیشابور(نیشاپور،ابرشهر ساسانیان) در سده نهم میلادی خود را از نسل پهلوان نامدار پارسی، رستم دانستند...

صفحه ۸

بیا تا جهان را به بد نسپریم

نقش مفاخر فرهنگی در هویت ملی

شعر دزد دیده بودیم شاعر دزد نه!

سرزمین‌مان گردید، بخش‌های مهمی از سرزمین فرهنگی ایران جدا شد. اما بخش‌های جدا شده در اولین گام برای اثبات هویت فرهنگی خود تلاش در ارج نهادن مفاخر فرهنگی خود کردند تا جایی که حتی به جعل مفاخر فرهنگی ایران بزرگ هم اقدام نمودند. مثلاً ازبکه‌ها رودکی را ازبک خواندند و تلاش برای حذف زبان و فرهنگ پارسی کردند در حقیقت، آن‌ها به دنبال زد پائی از مفاخر فرهنگی بودند که متعلق به جغرافیای سیاسی ایران بود تا نوعی انسجام فرهنگی و رفتاری را در درون مرزهایشان پدید آرند. زیرا الگو سازی از مفاخر نه تنها در عصر جهانی شدن و دنیای دیجیتال قادر است از تهدیدهای فرهنگی جلوگیری کند بلکه فرصت‌های فراوانی را از طریق رسانه‌های جمعی برای معرفی مفاخر فرهنگی پیش روی خواهد گذارد. معرفی مفاخرملی، علاوه بر تقویت معنادار هویت فرهنگی انی نه تنها موجب تقویت ارزشهای فرهنگی ایرانی شده، بلکه موجبات تقویت الگوهای جوانان در مواجهه با جنگ فرهنگی و جنگ نرم می‌شود حتی قادر است با افزایش آگاهی قوم‌گرایی و تعصبات افراطی را محو کرده و به موازات آن ظرفیت پذیرش آراء مخالف،علاق و دیدگاههای متنوع و متمایز را افزایش دهد حتی از جعل و دزدیدن مفاخرمان هم جلوگیری کند.

«گویند که اوحد الدین محمد بن انوری، شاعر، ریاضیدان و منجم معروف قرن ششم هجری و از پیروان ابن سینا روزی از شهری می‌گذشت. جمعی را دید که به گرد کسی آمده‌اند و آن کس برایشان اشعار انوری را می‌خواند. از او پرسید این شعرها از کیست؟ وی گفت: انوری. پرسید او را می‌شناسی؟ جواب داد من انوری هستم. انوری گفت شعر دزد دیده بودم اما شاعر دزد ندیده بودم!» بنابراین شاهد هستیم که جعل آثار و مفاخر فرهنگی به صورت‌های مختلف رشد داشته است. برخی از این مفاخر توسط کشورهای عربی همسایه و برخی توسط کشورهای تازه استقلال یافته آسیای میانه از فرهنگ ایرانی جدا دانسته شده و در سراسر جهان می‌توان شاهد بود که خود نشانی است بر اهمیت جهانی مشاهیر ایران زمین. از این‌رو جغرافیای فرهنگی ایران را می‌توان جغرافیایی جهانی دانست که شهرت و اثرگذاری مفاخر و رویدادهای تاریخی آن فراتر از مرزهای سیاسی رفته است. بنابراین شناخت مفاخر فرهنگی تا جایی بر هویت فرهنگی و اجتماعی اثر دارند که دولت‌ها تلاش دارند با معرفی مفاخر، در تعاملات بینا فرهنگی از موقعیت برتری برخوردار شوند. متأسفانه در دوره قاجار، با بی‌خردی سلاطین و سیاست‌های استعماری قدرت‌های خارجی، که منجر به جدایی بخش‌های مهمی از

خواهد داشت.

۳- نگاه به فرهنگ ایرانی به عنوان فرهنگی یکپارچه و توحیدی که به تعبیر رهبری آثار پیش از اسلام آن نیز حاصل تلاش هنرمند موحد ایرانی است، باید مورد اتکا و جایگاه ویژه در نگاه مسئولان فرهنگی کشور باشد و با برخی کج سلیقگی‌ها و غرض ورزی‌ها زمینه ضربه به این فرهنگ در تعاملات بین المللی به وجود نیاید. درگیری‌های سیاست داخلی و نیز اختلافات فرهنگی داخلی به هیچ روی نباید بر سیاست نشر فرهنگ کشور قرار گیرد.

۴- زبان فارسی به عنوان میراثی استوار ا فرهنگ ایرانی و یکی از وجوه اصلی آن باید مورد اهتمام تام کشور باشد، فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی و به ویژه "بنیاد سعدی" باید ضمن نشر زبان فارسی خود را همپای موارد مشابه بین المللی و حتی برتر مردمان منطقه و دوستاناران آن به ویژه ایرانی تباران مهاجر و همسایگان را از انتفاع دوسویه بهره برداری ایشان از میراث عظیم زبان فارسی و انتفاع زبان فارسی از حفظ و گسترش بقای خود بهره مند سازنددر این راه بورسیه‌ها و حمایت از کرسی‌های دانشگاهی و عمومی

زبان فارسی حائز اهمیت است.

۵- در بیان تاریخی سوابق تمدن دیرپا و دگر پذیر ایران زمین بر نکات مثبت تاکید شده و نگاه مخرب و معشوش و نکات نادر منفی مورد تاکید افراطی قرار نگیرد .

۶- انتفاعات متقابل اقتصادی به ویژه در زمینه‌های همپوشان یا فرهنگ چون جهانگردی، صنایع دستی ، سینما، کتاب و سایر محصولات فرهنگی مغفول نماند و با تاکید بر آن‌ها ضمن نشر فرهنگ بازی برد- برد با سایر ملل جهان ایرانی صورت پذیرد.

۷- انتظار دستاورد متناسب با اقدامات و در بازه‌های زمانی تکنیک شده کوتاه مدت،میان مدت و بلند مدت پی گرفته شود و تنها و سریع منتظر نتایج خارق العاده نباید بود.

۸- مذهب رسمی کشور به عنوان یکی دیگر از جانمایه‌های فرهنگ ایرانی می‌تواند دستمایه نزدیکی با بخشی از حاشیه ی تمدنی ایران می‌تواند باشد. این امر در بخش‌های غیر همزبان نیز می‌تواند به حضور پر قدرت ایران دامن زند.

۹- زبان‌های محلی ایرانی چون آذری، کردی، بلوچی و... نیز می‌تواند به عنوان مبدایی برای این نزدیکی‌ها مورد بهره برداری قرار گیرد. ایران باید در این بخش خود را به عنوان میراث دار و متولی اصلی این زبان‌ها قرار دهد.

باید بدانیم در زمینه فرهنگ جز توسعه فرهنگی و ارتباط موثر فرهنگی راه دیگری نداریم، زیرا اگر ایران پیشگیرنده تعامل برد-برد نباشد فرهنگ‌های مصنوعی، غیر بارور، پوچ گرایانه و... بازی برد-برد را به باخت-باخت بدل خواهند کرد به عبارتی یا همه با هم خواهیم برد یا هیچ کس برنده نخواهد بود.

که در آن همه ساکنان ایران فرهنگی از گذشته دور تا کنون در نگاه داشت و پاسداری و نیز در مفتخر بودن و منافع حاصل از این میراث دارای منافع مشترک خواهند بود.

در این راهبرد کشورهای نوپدید و البته قانونی و به رسمیت شناخته شده حوزه تمدن ایرانی نه رقیابی که برای هر مساله باید با آنان تن به چالش‌های مبارزه گونه داد، بلکه شرکایی فرهنگی، اقتصادی و حتی تمدنی‌اند که به شکل متضانه‌ای نه مالک بلکه سهیم در این میراث‌اند.

این امر می‌تواند زمینه‌های ممکن، در دسترس و در عین حال کم هزینه برای سوق کشورهای حوزه تمدن ایرانی به ارتباطات نو و همکاری بیشتر است. این رویکرد می‌تواند در سایر حوزه‌های فرهنگی مانند آموزش، مسائل شهروندی و ... و نیز مسائل غیر فرهنگی همچون مسائل اقتصادی و سیاسی تداوم یافته و رقابت در منطقه از شکل مخرب به رقابتی سازنده که طرفین نه برای قطع منافع طرف مقابل بلکه برای افزایش انتفاعات خود تلاش می‌کنند مبدل سازد.

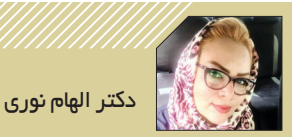
در اینجا ممکن است عده‌ای بحث محدودیت منابع حاصل را مطرح نمایند اما باید اذعان داشت با توجه به ظرفیت‌های عظیم بکر در حوزه‌های گوناگون این همکاری در اغلب موارد تا دوره‌ای دراز می‌تواند بر اساس گسترش انتفاعات و تسهیم آن تا تصرف منافع سایر کشورهای این حوزه تمدنی بنا شود.

ظرفیت‌های بی نظیری که ایران به عنوان میراث دار حقوقی، تاریخی، عرفی، طبیعی و اصلی این تمدن می‌تواند سهمی گسترده در زنده‌سازی و بهره برداری از آن داشته باشد.

اما چالش هایی نیز در این راه در پیش رو خواهد بود :

۱- به دلیل نحوه تاریخ نگاری در سالیان گذشته و به ویژه در دوره پهلوی دوم، نگاه به کشورهای همجوار به صورت بخش‌هایی غصب شده از کشورند. نکته اینجااست که این نگاه باید در نسبت به ملت‌های اطراف به برداری و احترام متقابل ترجمه شود، و با توجه به برخی مسائل و هراس‌های همسایگان نباید از موضع بالا و قیم مآبانه صورت گیرد، هرچند ایران به عنوان مادرشهر جهان ایرانی می‌تواند نقش برادری بزرگتر و میراث‌داری پدر را در خانواده ملل جهان ایرانی به انجام رساند.

۲- بسترهای اقتصادی منطقه تا ظرفیت و جایگاه بایسته ایران تفاوت معنا دار دارد، و از سویی شرکای اصلی اقتصادی کشورهای همسایه رقبای فرهنگی ایران‌اند، با توجه به جایگاه اقتصادی مشخص ایران در بین کشورهای همسایه این نکته نباید مغفول ماند که که در صورت کمزنگ بودن حضور ایران و قوت داشتن ارتباطات اقتصادی رقبای فرهنگی ایران آن گاه رقابت فرهنگی نیز دشوار خواهد بود و به مرور فرهنگ ایرانی جان مایه‌های کمزنگ تری در این جوامع را



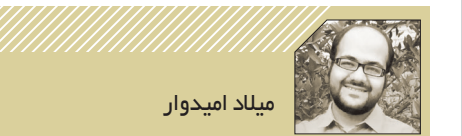
دکتر الهام نوری

در طول تاریخ شاهد شکل گیری و حتی انقراض بسیاری از ملت‌ها و فرهنگ‌ها و زبان‌ها بوده ایم. ملت‌ها، آداب و سنن، رسوم عقاید و باورهایی که به دلیل سوء مدیریت دولت‌ها حتی از یادها رفته‌اند. از اینرو سوالی که مطرح می‌شود این است که نقش مفاخر فرهنگی در هویت ملی و ملت سازی چیست؟ آیا در عصر جهانی شدن و تسلط دنیای دیجیتال دولت‌ها می‌توانند توسط مفاخر فرهنگی به حفظ و تقویت عناصر فرهنگی بپردازند؟ در ابتدا باید گفت که نقش دولت‌ها در فرهنگ سازی و مهندسی فرهنگی و حتی برطرف سازی نواقص و اشکالات فرهنگی بسیار پررنگ است. به طور مشخص دولت‌ها توسط مفاخر فرهنگی می‌توانند نوعی حس مشترک، افتخار ملی و فرهنگی و جمعی را ایجاد کرده و هویت سازی کنند. کشور ما نیز با وجود داشتن بسیاری از مفاخر ملی از سعدی، حافظ، خیام و عطار گرفته تا ابوریحان بیرونی و نظامی گنجوی و.. که بخشی از میراث گرانبدر بشری هستند آثار درخشانی بر شکل گیری فرهنگ در سراسر جهان برجای گذاشته‌اند و به دلیل شهرت جهانی و تأثیر بسیار آن‌ها بر فرهنگ و تمدن بشری نه تنها مورد توجه فرهیختگان و نخبگان داخلی بلکه بسیاری از کشورهای قرار گرفته‌اند. تا جایی که این مفاخر، توجه شاعری مانند گوته آلمانی را به خود جلب کرده است. گفته شده او بسیار تحت تأثیر زبان و ادب فارسی و به خصوص اشعار حافظ بوده است. یا تراجم اشعار مولانا به زبان‌های مختلف، که او را به یکی از مفاخر ملی تبدیل نموده است. در حقیقت، گستردگی دایره علاقه‌مندان و دوستاناران این مفاخر، به قدری زیاد است که نه تنها در تیراژ آثار و ترجمه آن‌ها، بلکه در برگزاری مراسم‌های مرتبط در سراسر جهان می‌توان شاهد بود که خود نشانی است بر اهمیت جهانی مشاهیر ایران زمین. از این‌رو جغرافیای فرهنگی ایران را می‌توان جغرافیایی جهانی دانست که شهرت و اثرگذاری مفاخر و رویدادهای تاریخی آن فراتر از مرزهای سیاسی رفته است.

بنابراین شناخت مفاخر فرهنگی تا جایی بر هویت فرهنگی و اجتماعی اثر دارند که دولت‌ها تلاش دارند با معرفی مفاخر، در تعاملات بینا فرهنگی از موقعیت برتری برخوردار شوند. متأسفانه در دوره قاجار، با بی‌خردی سلاطین و سیاست‌های استعماری قدرت‌های خارجی، که منجر به جدایی بخش‌های مهمی از

آنچه به کس نتوان گفت

کاربرد دیپلماسی در ثبت آثار تمدن ایرانی هیچ و همه!



میلاد امیدوار

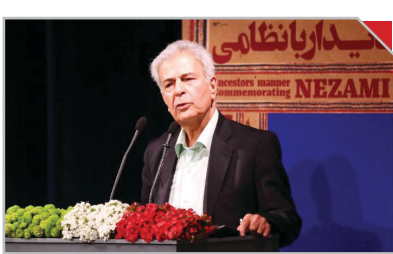
چندان دور نیست روزهایی که برای ثبت نان لواش با ارمنستان، شاعران اران و شروان با جمهوری آذربایجان، مولانا با ترکیه و افغانستان، چوگان، سووشون و ... چالش‌های با کشورهای حوزه تمدن ایرانی داشته‌ایم. این چالش در سطح کلان سبب ترویج نادرستی‌های آشکار تاریخی از سوی دولت‌های نوپدید منطقه برای تضعیف هویت ایرانی میراث تمدن ایرانی شده و از سوی دیگر در داخل ایران سبب نوعی سرخوردگی و جدا ماندگی از میراث تمدن ایرانی را ایجاد می‌نماید.

اما راه حل را در چه شیوه‌ای می‌توان جست، چه راهی در دسترس است و چه راهی مسدود؟! در بیان این مساله باید اشاره کرد این موضوع تنها منحصر به ایران نیست همان گونه که میراث تاریخی آلمان تنها در آلمان نیست بلکه در آژاس و استراسبورگ در فرانسه، پوزنان در لهستان و ... نیز مراکزگی که پویایی تاریخی تمدن آلمانی در برهه هایی در آن رخ داده را می‌توان رهگیری کرد، و نیز میراث تمدن روسی تنها محصور به مرزهای امروزیین کنفدراسیون روسیه نیست و... اما راه حل چگونه است و چه باید کرد؟

شاید اگر در دو ده پیش چنین پرسشی مطرح می‌شد؛ ممکن بود به راحتی با توجه به عدم محدودیت تعداد ثبت میراث فرهنگی در سازمان فرهنگی ملل متحد (یونسکو) و نیز صرف نشدن دلارها و دلارهای نفتی رقبای چند وجهی ایران در منطقه و فراست آن آماده‌سازی پرشمار پرونده‌ها و ارائه آن به مراجع بین المللی و نیز تقویت روایت فائق انحصاری در نسبت بین میراث تمدن ایرانی و ایران کنونی حواشی را برای مدتی (هرچند محدود) کنترل کرد لکن در آن صورت نیز این راه موقتی بود و حفظ و پاسداشت آثار تمدن ایرانی بی همکاری ملت‌ها و دولت‌های حوزه ایران فرهنگی همیشه دشوار و در موارد بسیاری شاید ناممکن باشد.

اما اینک با محدودیت امکان طرح پرونده‌ها در یونسکو نیز رواج روایت‌های جهت‌دار و بعضاً خلاف تاریخ و ضد ایرانی از برخی میراث ایرانی راهبرد درست در پاسداشت آثار تمدن ایرانی بیش از هر چیز در همکاری پدرانه کشور با سایر دول حوزه تمدن ایرانی برای ثبت مشترک پرونده‌ها و نیز تقویت روایت درست تاریخی

در مراسم جایزه حکیم نظامی؛ نشان عالی یونسکو به شهرام ناظری اعطا شد



کارزار نمایاندن نظامی به عنوان شاعر ملی آذربایجان یک بازنگری سیاسی و ایدئولوژیک با انگیزههایی ملی-فرهنگی که در مورد یکی از شاعرهای کلاسیک ایرانی یعنی نظامی گنجوی است که در شوروی در اواخر سال ۱۹۳۰ آغاز شد و هم‌زمان با جشن هشتصدمین سالگرد تولد این شاعر ترتیب داده شد. این کارزار با مراسم جشنی در سال ۱۹۴۷ برجسته شد ولی اثرات آن تا به امروز ادامه دارد. این ماجرا از یک سو برای جامعه چند فرهنگی شوروی و در وهله نخست برای فرهنگ جمهوری آذربایجان مفید بود. از سوی دیگر پرسش هویت ملی فرهنگی نظامی در شوروی و جمهوری آذربایجان امروزی به شدت سیاسی شد.

اشعار نظامی دربارهٔ ایران

جمهوری آذربایجان در حالی تلاش می‌کند نظامی گنجوی را شاعری ترک‌زبان و شاعر ملی جمهوری آذربایجان معرفی کند که خود نظامی در شعرهای خود به صریح‌ترین و روشن‌ترین شکل تعلق خود به ایران را بیان کرده است. نظامی درباره ایران چنین می‌گوید:

همه عالم تن است و ایران دل

نیست گوینده زین قیاس خجل چون کهایران دل زمین باشد

دل زتن به بسود، یقین باشد

زان ولایت که مهتران دارند

بهتس‌ترین جای بهتران دارند
یا نظامی در شرف نامه از زبان دارا با اسکندر می‌گوید:

ببین پایگاه مرا تا کجاست

بدان پایه باید ز من مایه خواست
میتگیز فتنه میفروز کبسن

خرابی میاور در ایران زمین تو را
ملکی آسوده بی داغ و رنج

مکن ناسپاسی در آن مال و گنج مشوران
به خودکامی ایام را

قلم درکش اندیشه خام را
ز من آنچه بر ناپید در مخواه

چنان باش با من که با شاه شاه به دارا رساند
از سکندر جواب

جوابی گلوگیر چون زهر ناب برآشت
از آن طبریگی شاه را

جهان‌دار دارا دران داوری طلب کرد
از ایرانیان یاوری

ز چین و ز خوارزم و غزنین و غور

زمین آهنین شد ز نعل ستور

سپاهی بهم کرد چون کوه قاف

همه سنگ فرسای و آهن شکاف
جمهوری آذربایجان سالیانی هست که در رابطه با تحریف نظامی گنجوی ادعاهای غیرعلمی مطرح می‌کند. دولت جمهوری آذربایجان اشعار کاشی‌کاری‌شده پارسی بر روی بدنه مقبره نظامی که به پارسی بودند را با اشعار ترکی جایگزین کرد و سفیر جمهوری آذربایجان در لندن به معرفی نسخه خطی خمسه نظامی گنجوی، به عنوان اثر فرهنگی ایرانی، در کتابخانه ملی انگلستان اعتراض کرد. با وجود اینکه تمامی آثار نظامی گنجوی به فارسی است، قوم‌گرایان پانترکیست دیوان یک شاعر دیگر به نام نظامی قونوی (از دوران حکومت عثمانی) را به نظامی گنجوی منسوب می‌کنند.

با اینکه از زندگانی شخصی نظامی اطلاعات زیادی در دست نیست اما آنچه مسلم در شهر گنجه می‌زیست و در همین شهر وفات یافته است. وی خیلی زود یتیم شد و از ابتدا توسط دایی مادرش بزرگ شد و تحت حمایت وی تحصیل نمود. مادر او از اشراف کرد بوده و این بر پایه یک بیت از دیباچه لیلی و مجنون («گر مادر من رئیسه کرد…») دانسته شده‌است. خودش نام و نسبش را در ابیاتش آورده، که نام خودش الیاس و نام پدرش یوسف بن زکی بن مؤید بوده‌است.

درباره زادگاه پدری او اختلاف نظر است. برخی از منابع او را از اهالی تفرش یا فراهان و اما مسلم است که از طبقه دهقانان ایرانی بوده است. در رابطه با پدر او، بهروز ثروتیان این بیت در لیلی و مجنون را شاهد می‌آورد:

«دهقان فصیح پارسی‌زاد

از حال عرب چنین کند یاد»
و می‌نویسد: «دهقان فصیح پارسی‌زاد، نظامی گنجه‌ای/عرب: مجنون و پدر او/ این بیت از اهمیت به‌سزایی از نظر تاریخ تحقیق در زندگی و آثار نظامی برخوردار است و آن اینکه شاعر شغل و موقعیت اجتماعی خود را که «دهقان» بوده‌است و همچنین

نشان عالی یونسکو در مراسم جایزه حکیم نظامی با حضور جمعی از چهره‌های فرهنگی و هنری به شهرام ناظری اهدا شد. آئین بزرگداشت حکیم نظامی، عصر دیروز پنجشنبه ۹۱ اسفند ماه با حضور چهره‌های فرهنگی و هنری در تالار وحدت برگزار شد. حجت‌الله ایوبی، اصغر دادبه، ژاله آموزگار، میرجلال‌الدین کزازی به سخنرانی پرداختند.

در بخشی از این مراسم اصغر دادبه، استاد دانشگاه گفت: ما صبر می‌کنیم تا وقتی می‌بینیم ممکن است کار از کار بگذرد می‌دویم. باید موضوع را جدی بگیریم و کتاب‌های درسی و

رسانه‌ها پاسخ دروغ‌ها را با راستی بدهند.

وی ادامه داد: نظامی، فردوسی دوم است. فردوسی از طریق حماسه هویت ملی را تثبیت کرد و او از طریق داستان‌های غنایی. در همه آثارش همه دنیا تن است و ایران دل. هنر نظامی حتی فروترین مضمون را اعتلا می‌دهد. این استاد دانشگاه بیان کرد: ما دو تلقی در تاریخ از اسکندر داریم. تلقی واقعی اسکندر ملعون است که بنای هخامنشیان را نابود کرد و می‌دانیم

آموزش‌های ارسطو حرامش باد، تلقی دوم و خطا همان تلقی اسکندرنامه است. نظامی، متشرع و همان اندازه ایران دوست و میهن پرست است.

سپس در بخش دیگری از این برنامه جلال‌الدین کزازی، شاهنامه‌پژوه و استاد دانشگاه عنوان کرد: بزم درباره یکی از فرزندان برومند ایران است. ما بر نظامی ستم روا داشتیم. او که از سالاران سخن پارسی است، در ایران ارج نهاده نشده است. همسنگ و هم‌تراز دیگر بزرگان سخن مانند فردوسی و سعدی و حافظ و مولانا نیست. هرچند او بر قلمروی خود یعنی بزمنامه سزای برترین است و بر سه تیغ ایستاده است. براساس این گزارش؛ با حضور منوچهر شاهسواری و علی نصیریان نشان عالی یونسکو به شهرام ناظری اهدا شد. در ادامه علی نصیریان بازیگر سینما و تلویزیون گفت: یونسکو کار ارزشمندی کرده است و بسیار مفتخرم که این لوح را به شهرام ناظری که از یگانه‌ها و سرمایه‌ها است، تقدیم می‌کنم. تجلیل خوب است اما در این دنیای مغشوش تضادها را چگونه برای خودم حل کنم؟

سیاست استالینی ایران‌زدایی از نظامی گنجوی:

دهقان فصیح پارسی‌زاد



سراینده دهقان مویسد نژاد

از این داستانم چنین کرد یاد پس نظامی که خود را «دهقان فصیح پارسی زاده»،

معرفی می‌کند، باید هم ایرانی نژاده و اصیل، هم تاریخ‌دان و سخنور و هم صاحب زمین‌های کشاورزی «ایرانی» است یا زبان «پارسی» یا هر دو، گوشه‌ای از حیات و موقعیت اجتماعی شاعر آشکار می‌گردد.» گفتنی است در گذشته ایرانیان هم در سخن دیگر اقوام و ملل و هم در زبان خود پارسی معرفی می‌شدند و پارسی به معنای قوم و گروهی از ایرانیان نبوده و به همه ایرانیان خطاب می‌شد.

پدر نظامی (یوسف) به تصریح صریح خود او در «لیلی و مجنون» پارسی بوده‌است، چنان‌که گوید: دهقان فصیح پارسیی زاد

از حال عرب چنین کند یاد
دهقان به معنی یک ایرانی اصیل و مالک زمین‌های کشاورزی‌ست، چنان‌که فردوسی گوید:

از ایشان هر آن کس که دهگان بُدند

ز تخم و نَسَـوَد بزرگان بُدند

این تعبیر دهگان، بعدها از باب اطلاق جزء به کل به همه ایرانیان اطلاق شده‌است؛ در عین حال، واژه دهقان به معنی «تاریخ‌نگار» هم به کار رفته‌است، چنان‌که تعبیر نظامی که دهقان را به صفت «فصیح» متصف می‌کند، به همین معنی اخیر است و باز در همین معنی فردوسی هم گفته‌است:

ز دهقان کنون بشنو این داستان

که برخواند از گفته باستان

یا:

ادامه از همین صفحه

رُم با عنوان «شاعر آذربایجانی» یاد ما را به خود بیابورد تا در برابر چنین تحریف‌هایی واکنش نشان دهیم». و همچنین استاد ایوان میخالویچ استلین–کامنسکی، پروفسور و رئیس بخش شرقشناسی دانشگاه سن پترزبورگ در رابطه با مجسمه نظامی در یکی از میدانهای آن شهر و تحریف تاریخ می‌گوید: «برای نمونه ادعا آن‌ها یک مجسمه در میدان کمنوستورسک نصب کردند و او را «شاعر بزرگ آذربایجانی» نامیدند. در حالیکه نظامی گنجوی حتی ترکی صحبت نمی‌کرد. آن‌ها می‌گویند چون در سرزمین امروزی به نام جمهوری آذربایجان زندگی می‌کرد. اما نظامی تمامی آثارش به پارسی است.» همچنین در سال ۲۰۱۲ کتابی به نام «درباره سیاسی‌سازی شاعر ایرانی نظامی گنجوی در دوران نوین»، نوشته سیاوش لرنژاد و علی دوست‌زاده که اکتبر ۲۰۱۲ (مهرماه ۱۳۹۱) به زبان انگلیسی منتشر شده‌است به بررسی این اقدام‌ها و تحریف‌ها و بدخوانی‌ها و برداشت‌های اشتباه و غرض‌الوده از سروده‌های نظامی به دست دانشمندان شوروی و «ناسیونالیست»های جمهوری آذربایجان و پان‌ترکان می‌پردازد. این کتاب به‌طور رایگان در روی اینترنت قرار گرفت. خانم دکتر پائولا اورساتی (Paola Orsatti)، استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه ساپینزای (Sapientza) شهر رُم، درباره این کتاب چنین می‌نویسد: «این کتاب فهرست کاملی از تحریف‌هایی را بررسی می‌کند که به منظوره‌ای ناسیونالیستی به وجود آورده شدند و امروزه در زمینه پژوهش‌های مربوط به شاعر بزرگ ایرانی، نظامی گنجوی، رایج شده‌اند. این تحریف‌ها از زمانی آغاز شدند که دولت شوروی تصمیم گرفت هشتصدمین سالگرد نظامی را جشن بگیرد. نویسندگان این کتاب با نگاهی دقیق و انتقادی استدلال‌هایی را بررسی می‌کنند که دانشمندان شوروی و نیز به تازگی نویسندگان جمهوری آذربایجان درباره نظامی مطرح کرده‌اند تا او را به اصطلاح «شاعر آذربایجانی» بخوانند و آثار او را جزو به اصطلاح «ادبیات آذربایجانی» بدانند. نویسندگان این کتاب نادرست‌بودن این ادعاها را نشان می‌دهند. گذشته از این بخش‌های انتقادی، کتاب حاضر بخش‌های سازنده‌ای هم دارد و آن هم اطلاعات و آگاهی‌هایی است که نویسندگان از منبع‌های دست اول از جمله از راه بازخوانی دقیق آثار نظامی و دیگر شاعران هم روزگار او و نیز منبع‌های تاریخی هم روزگار او در پیش چشم ما گذاشته‌اند. این کتاب پژوهشی جالب و با دقت مستندشده در زمینه ادبیات کلاسیک فارسی است و نیز به پرسش‌هایی درباره وضعیت تاریخی و قوم‌نگاری و زبانی منطقه ازآن و قفقاز پاسخ می‌دهد».

در سال ۲۰۰۷ نوروزعلی محمداف، دانشمند فرهنگی تالش بخاطر پشتیبانی از فرهنگ تالشی به زندان روانه شد. یکی از اتهامات دولت جمهوری آذربایجان علیه وی این بود که نظامی گنجوی را در یک نشریه غیر ترک و تالش خوانده بود. در سال ۲۰۰۹ نوروز علی محمداف به طرز مشکوکی در زندان جان سپرد.

جعل دیوان ترکی منسوب به نظامی گنجوی

در سال ۱۳۸۱ انتشارات «اندیشه نو» کتابی با عنوان «دیوان نظامی گنجوی؛ تور کجه یشنی تاپیلان»(دیوان نویافته ترکی نظامی گنجوی) را منتشر کرد. این کتاب که بر روی آن عنوان غیر علمی و ناشیانه «برای اولین بار در دنیا» درج شده بود، و مصحح کتاب مدعی شده بود که توسط فردی به نام «صدیبار وظیفه، ائل اوغلی» اهل جمهوری آذربایجان کشف شده بود. مصحح کتاب «محمدزاده صدیق» هیچ دلیلی بر اصالت کتاب نداشته است. بلکه مصحح کتاب به ابیاتی از اشعار فارسی نظامی گنجوی اشاره کرده و آن را دال بر وجود دیوان اشعار ترکی نظامی گنجوی قلمداد نموده ولی به باور پژوهشگران این ابیات هیچ اشاره‌ای به وجود دیوان اشعار ترکی برای نظامی گنجوی ندارند.

غزل‌های نظامسی را غززالان

زده بسر زخم‌های چنگ نالان

یا:

روزی به مبارکی و شـادی

اِبروی هلالسی‌ام گشاده

بودم به نشاط کیقبادی

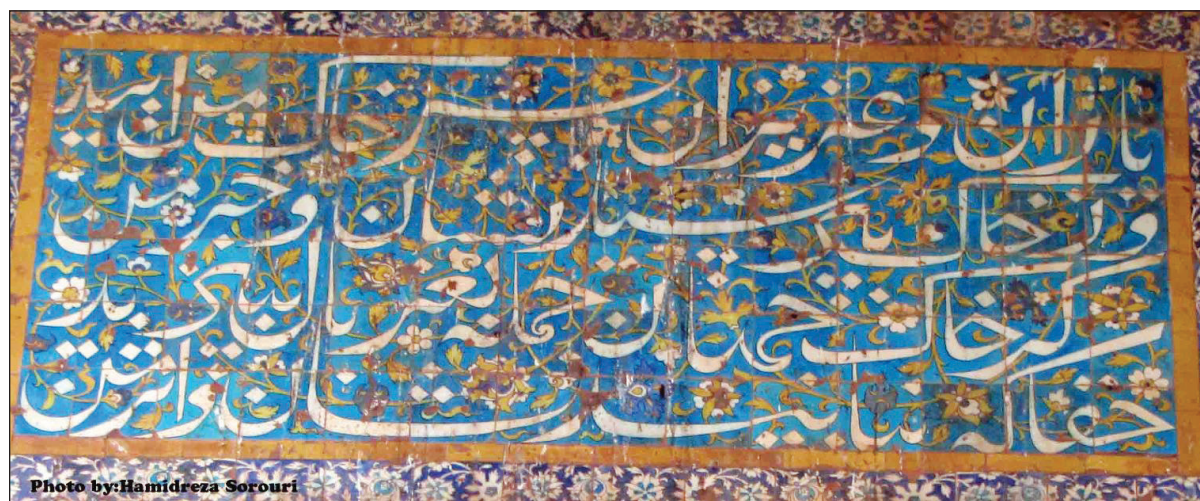
دیوان نظامسی ام نهـاده

پس از انتشار این دیوان که موجب حیرت جامعه ادبی ایران و انتقاد از اقدام سؤال برانگیز وزارت ارشاد، در اعطای مجوز نشر به این قبیل آثار، پیش از اثبات درستی یا نادرستی موازین علمی آنها گردیده، موج اعتراض‌ها در داخل ایران و حتی انتقاد برخی از پژوهشگران بی طرف در جمهوری آذربایجان به راه افتاد. در این ارتباط یحیی شیندا که در احیای آثار زبان ترکی آذربایجانی مسبوق به سابقه فراوانی است، چاپ و انتشار این کتاب را دستاورد جعل «ئل اوغلو» و «محمدزاده صدیق» دانسته و اصل این دیوان را متعلق به یک شاعر ترک زبان موسوم به نظامی قارامانلی از سخن سرایان سده هشتم و اوایل سده نهم هجری در آسیای صغیر دانسته است. جالب آنکه ویراستار اثر یعنی «محمدزاده صدیق» در مقدمه همین کتاب چاپ شده در ایران، نام نظامی قارامانلی را نیز قید کرده و اظهار داشته که بخشی از دیوان سروده‌های نظامی قارامانلی بوده، در حالی که بر روی جلد اثر و پیشگفتار محمدزاده صدیق، سخن از «دیوان ترکی نظامی گنجه‌ای» رفته است. پژوهشگران تصدیق نموده اند که این دیوان متعلق به شاعری از قونیه ترکیه امروزی به نام نظامی قارامانلی ملقب به قونوی است که در حدود ۱۳۳۵ تا ۱۴۴۰ میلادی در قونیه به دنیا آمده است. وی فرزند واعظی شهیر به نام «ملا ولی‌الدین» بوده‌است. نظامی قونوی در حدود سال ۱۴۶۹ تا ۱۴۷۳ بدرد زندگی گفته و به سه زبان فارسی، عربی و ترکی شعر سروده است. ذکر این نکته جالب است که بدائیم دیوان ترکی نظامی قونوی در سال ۱۹۵۸ میلادی (۱۳۳۷ خورشیدی) یعنی حدود چهل سال پیش از «دیوان سازی» عناصر پانترکیسم، توسط «هانوک ایپکتن» در ترکیه و از سوی انتشارات دانشگاه استانبول منتشر شده و معرفی جامعی در خصوص این دیوان ترکی در شماره سیزدهم نشریه «ترکیبه» این دانشگاه صورت گرفته است. همین استاد دانشگاه استانبول، در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳ خورشیدی) کتاب دیگری در شرح احوال و آثار نظامی قونوی نوشته و در آنکارا منتشر کرده است. وی در این کتاب از وجود شش نسخه خطی برای دیوان ترکی نظامی قونوی خبر داده که ششمین نسخه در «دارالکتاب قاهره» مصر نگهداری می‌شود. این نسخه که ظاهراً همان دیوان جعلی نظامی گنجه‌ای است، در کتاب ساختگی «ئل اوغلو»، تحت عنوان «نسخه خدیویه مصر» معرفی شده است.

واکنش ایران

رئیس سازمان میراث فرهنگی ایران در واکنش به رفتارهای جمهوری آذربایجان نامه‌ای به دبیرکل یونسکو نوشت و بر متوقف کردن سیاست پارسی‌زدائی دولت جمهوری آذربایجان از جمله تخریب و حذف کاشی‌های اشعار فارسی نظامی بر روی مقبره وی تأکید شد و خواستار رسیدگی فوری شد. الهام علی‌اف رئیس‌جمهور جمهوری آذربایجان سال ۲۰۲۲ را سال نظامی گنجوی نامید و باز هم ایران در واکنش همایش‌های گسترده علمی در دانشگاه‌ها و سایر اماکن فرهنگی در سراسر کشور ترتیب داده تا شخصیت ادبی و علمی این شاعر بزرگ ایرانی زبان و ادبیات فارسی بیش از پیش شناخته شود.

جلوه‌گری اندیشه‌ایرانشهری در سنگ‌نبشته بهمنیان



تاریخ را پذیرفته و آداب و سنن خود را با آن وفق داده بود(دریابی و رضاخانی، ۱۳۹۹: ۲۸-۲۷).

دودمان بهمنی بین سالهای (۱۵۲۷-۱۳۴۷م). در ناحیه دکن هندوستان فرمانروایی می‌کرد، پایه‌گذار این دودمان حسن کاکوی یا حسن کاکو(گنگو) از امیران دودمان تغلقیان در شمال هندوستان بود که با جاه‌طلبی خود به سال ۱۳۴۷م. در دولت‌آباد اعلام استقلال نمود و چون نسب خود را به بهمن پسر اسفندیار پادشاه اسطوره‌ای ایران می‌رساند به بهمن‌شاه نامبردار شد(طباطبا، ۱۹۳۶: ۱۱). جالب این‌که بهمنیان در تزئین بسیاری از بناهای خویش از نقشمایه‌ای استفاده کرده‌اند که در واقع نقشمایه‌ای ساسانی است. در بسیاری از بناهای آنان نقشمایه‌های گچبری شده و مدالی شکل هندسی را می‌بینیم که به راستی نقشمایه معروف دوره ساسانی است. این نشان به شکل دو بال شاخ و برگ‌دار است که به سمت بالا و بیرون باز می‌شوند و بین بالها نیز هلال ماه جای گرفته است و درون این هلال ماه نیز صفحه دایره‌ای شکلی به شکل گل ریز است. البته در برخی از نقش‌ها این صفحه دایره‌ای شکل خلاصه شده و به شکل برجستگی کوچکی به نمایش درآمده است و در برخی از نقش‌ها هم هیچ صفحه دایره‌ای شکلی دیده نمی‌شود. در برخی دیگر هم کلمه (الله) و یکی دو مورد هم شهادتین افزوده شده است. به هر روی وجود این نقشمایه در دوره بهمنیان بسیار جالب است و چنان‌که مهرداد شکوهی به آن پرداخته است بیانگر و نمایانگر این است که بهمنیان می‌خواستند نسب خود را به ساسانیان برسانند و در بسیاری از بناهای خود آن را به نمایش درآورده‌اند(Shokoohy, 1994: 65-68). انتساب بهمنیان به ساسانیان را هم در این راستا می‌توان جستجو کرد و به کاربردن چنین نقشمایه‌ای را هم می‌توان بر همین مبنا دانست. ضمن این‌که ایرانیان بسیاری طی دوره فرمانروایی بهمنیان به دکن مهاجرت کردند و برخی از آنان مانند محمود گوان همه کاره دربار و دستگاه اداری بهمنیان شدند. از نظر مدرک نوشتاری نیز در سال ۱۹۲۷م. در نزدیکی آرامگاه خلیل الله کرمانی ای شاه خلیل‌الله ولی در بیدر کتیبه‌ای پیدا شد که به خوبی تعلق خاطر بهمنیان را نسبت به این موضوع نشان می‌دهد. سنگ‌نبشته درسال ۱۴۴۶م/۸۵۰ه. به هنگام فرمانروایی سلطان علاءالدین احمد شاه دوم بهمنی(۱۴۵۸-۱۴۳۶م). و به وسیله فردی به نام نصیرخان در راستای انجام کارهای خیریه نبشته شده است. سنگ‌نبشته در موزه باستان‌شناسی دژ بیدر که مقابل کاخ رنگین محل است به نمایش درآمده است. نگارنده طی دوبار بازدید خود از دژ بیدر و موزه باستان‌شناسی آن موفق به پژوهش و عکسبرداری از این سنگ‌نبشته شد. متن کتیبه چنین است:

تعالی الله!؟ که این بآئین موزون - مرتب شد بوقت سعد و میمون ز هجرت بود هیصد سال و پنج - نهم تاریخ ماه رب بیچون بهعد پادشاه بوالمظفر - علاءالدین شاه ربع مسکون شهنشه احمد بن شاه احمد - که هست از نسل بهمن و از فریدون نیایش کرد مجموع ممالک - که قدرش برترست از اوج گردون نصیر این علا حاشه کی دارد - فضایل بیحد و خیرات افزون قول حق باد این خیرحاری - بقاء بانیش با خلد مقرون(Yazdani, 1947: 147).
انتساب خود به شاهان شاهنامه‌ای و البته پادشاهان دوره ساسانی به خوبی بیانگر اندیشه ایرانشهری است که این بار در جنوب هندوستان و در دودمان بهمنیان جلوه‌گری کرده است. سرچشمه‌ها

دریابی، تورج و رضاخانی، خداداد. ۱۳۹۹. از جیحون تا فرات، ایرانشهر و دنیای ساسانی، ترجمه مریم بیچوند. تهران: انتشارات مروارید، چاپ سوم، صص ۲۸-۲۷.
طباطبا، سیدعلی. ۱۹۳۶. برهان مأثر، حیدرآباد دکن، صص ۲۷-۱۱.
Shokoohy, Mehrdad. 1994. Sasanian royal emblems and their reemergence in the fourteenth century Deccan, in the al-Muqamas 11, pp.65-78.
Yazdani, Gholam. 1947. Bidar its History and Monuments, London: Oxford University Press, p.147.



هم‌زمان با هفته بزرگداشت حکیم نظامی از قدیمی‌ترین و نفیس‌ترین نسخ خطی و چاپ سنگی آثار نظامی گنجوی در حرم مطهر رضوی با حضور رئیس ستاد بزرگداشت حکیم نظامی و جمعی از مسئولان و هنرمندان رونمایی شد. در ادامه این مراسم دو نسخه نفیس خمشه نظامی گنجوی موجود در مرکز نسخ خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی رونمایی و معرفی شد. نسخه خطی خمشه نظامی متعلق به اواخر قرن هشتم یا اوایل قرن نهم هجری یکی از نسخه‌های معرفی شده در این مراسم بود که در ۲۶ برگ ۲۷ سطری کتابت شده و عناوین نسخه به خط ثلث، جداول به تحریر و زر با ۶ سرلوح زیبای پُرکار به زر و لاجورد بوده و دو صفحه آغازین این نسخه تمام تذهیب به کار رفته است. همچنین دیگر نسخه خطی خمشه نظامی رونمایی شده در این مراسم، دارای چهار منظومه و فاقد «مخزن‌الاسرار» است که در ۷۹۹ هجری به خط نسخ آمیخته به تعلیق از سوی احمدبن محمد ملقب به نظام کتابت شده و دارای کتیبه مذهب و منقش به لاجورد و طلا در ابتدای هر منظومه است. دو نسخه نفیس «اسکندرنامه» کتابت شده به تاریخ ۸۱۲ هجری با خط نستعلیق ۱۷ سطری و دیگر نسخه کتابت شده به سال ۸۵۲ باخط نستعلیق ممتاز علاءالدین بن غیاث‌الدین اصفهانی، «اقبال‌نامه» کتابت شده در قرن نهم هجری قمری، مخزن‌الاسرار به خط میرعماد حسنی قزوینی کتابت شده در سال ۱۰۲۲ هجری قمری، لیلی و مجنون و خسرو شیرین کتابت شده به سال ۱۰۰۸ هجری قمری از جمله آثار به نمایش درآمده در این نمایشگاه است.

نفیس‌ترین نسخه خطی خمشه نظامی رونمایی شد



معرفی و نقد کتاب شاه: تهران ۱۲۹۸ - شیراز ۱۳۵۰

داریوش احمدی



«شاه: تهران ۱۲۹۸ - شیراز ۱۳۵۰» رمانی است در ۱۴۸ صفحه، نوشته حناحانه سلطانی که نشر چشمه چاپ نخست آن را در ۱۳۹۹ و چاپ دوم و سوم آن در ۱۴۰۰ منتشر کرده است.

این داستان به شیوه‌ای پسامدرنیستی، به سان رمان «ساکن برج بلند» (۱۹۶۲) یا حتا انیمیشن «دایناسور خوب» (۲۰۱۵)،

رویدادهای برهه‌ای از تاریخ ایران را به گونه‌ای دیگر و به شکلی بدیل نقل می‌کند و روایتی دیگرگون از مرگ محمدرضاشاه پهلوی ارائه می‌دهد که محور این داستان است. این بسترة تاریخی خیالی‌ن، پس‌زمینه‌ای است برای شرح مقطعی از زندگی شخصیت اول داستان که حضوری در این رویداد تاریخی خیالین دارد. او (کاهه نمازی) فیلمبردار تلویزیون ملی در زمان برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله بنیاد شاهنشاهی ایران در شیراز، در سال ۱۳۵۰ است. او ناخواسته درگیر حادثه‌ای تروریستی و در پی آن کشمکش و فریبکاری محافل قدرت می‌شود و از سوی

دیگر می‌خواهد در مناسبات خانوادگی و اجتماعی‌اش خود را از پابست‌های دیرین برهاند و مسیری مستقل و بالادستانه را در پیش بگیرد. نویسنده با به‌کار گرفتن ترکیبی از شخصیت‌های تاریخی راستین و خیالین در خورده‌اند، ستودنی است.

برین گونه سازیم آئین و راه

داستان خود، فضای گیسرا و باورپذیری را پدید آورده است. رمان زبانی پخته، ضربانگی تند و ساختاری رویدادمحور دارد و سرنوشت شخصیت اصلی داستان در پیوند با رویدادهای پرکشش داستان رقم می‌خورد. مضمون داستان، فسادآمیزی و فسادانگیزی قدرت است و اینکه در نبرد قدرتمندان بر سر کسب قدرت بیشتر، این مردم عادی هستند که پاسوز و قربانی این کشمکش‌ها می‌شوند، به‌ویژه کسانی مانند شخصیت اول داستان که با تقرب به مراجع قدرت می‌کوشند هویت و جایگاهی برای خود دست‌وپا کنند و خلاصا روحی و اجتماعی خود را بیاکنند. زاوی داستان در قالب گفتار غیرمستقیم آزاد گاه افکاری را از دریچه ذهن شخصیت اصلی داستان بازگو می‌کند که با آنچه از اندیشه‌ها و باورهای این شخصیت می‌دانیم، سازگار نیست و به نظر می‌رسد که دراصل بیانگر قضاوت‌های ایدئولوژیک راوی‌اند. برای نمونه، شخصیت داستان بی‌هیچ دلیل و مقدمه‌ای با خود می‌گوید: «یک مشت احمق را که مثلاً از گور تاریخ بلند شده‌اند، با ریش و پشم هخامنشی و کلاه قرمساکی بزرگ کرده‌اند که رژه نافرجام جشن [۲۵۰۰ ساله] را به انجام برسانند» (ص ۹۸). به همین سان دلایل دشنام‌گویی‌های مکرر شخصیت اول داستان در جای‌جای رمان به روزنامه‌نگاران، دانسته نیست و انگیزه‌ها و دلایل این خصومت با بی‌زاری بیان نشده است. درحالی، تلاش نویسنده برای آفرینش تاریخی بدیل به‌عنوان بستری برای شرح سرنوشت انسان‌هایی که به جبر یا اختیار با بزنگاه‌های تاریخی گره خورده‌اند، ستودنی است.

تحولات سیاسی اجتماعی ایران معاصر

محمدرضا پهلوی به نخست‌وزیری، اعمال محدودیت نسبت به حاکمیت ملی، استقرار دولت‌های کم دوام و بی‌ثبات و فضای باز سیاسی نابسامانی اقتصادی در این بخش بررسی شده است. پس از آن، از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که سقوط دولت دکتر مصدق بود سعی شده است به مهم ترین رخدادهای این دوران یعنی دو حادثه مهم بحران آذربایجان و سپس جمهوری خودمختار کردستان و نقش شوروی در بروز این حوادث پرداخته شود. در همین سالها بود که محمدرضا شاه پهلوی اصلاحات خود را در قالب اصول ششگانه انقلاب سفید اعلام کرد تا همین انقلاب سفید و اصلاحات ارضی زمینه ای برای بروز ناخشنودی روستائیان و مهاجرت روستائیان به حومه شهرها و شروعی برای قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و نقطه عطفی برای انقلاب اسلامی شود.

در این کتاب تلاش شده تا علاوه بر بررسی اسناد تاریخی و وقایع، احزاب و جریان‌های مخالف، مانند جریان چپ(مارکسیستی-لنینیستی)، ملی گرایان مشروطه خواه و مخالفان مذهبی به دور از هر گونه دیدگاه محدود و خاص پرداخته گردد. مطالعه این کتاب به دلیل جامع بودن آن به همه علاقمندان تاریخ ایران معاصر، دانشجویان علوم انسانی، علوم سیاسی و دانشجویانی که درس انقلاب اسلامی را می‌خوانند پیشنهاد

از کشور و جانشینی محمدرضا شاه به جای پدید، انتصاب



شماره نخست فصلنامه دربند منتشر شد



رضا سیدحسینی، مترجم و محقق مشهور معاصر ۲۲ مهر ۱۳۰۵ در اردبیل به دنیا آمد. بعد از گذراندن تحصیلات مقدماتی به مدرسه پست و تلگراف تهران رفت و مشغول تحصیل در رشته ارتباطات دور شد. سپس برای تکمیل مطالعات خود به پاریس رفت. مدتی نیز در دانشگاه U.S.C آمریکا به تحصیل فیلم‌سازی پرداخت.

بعد به ایران بازگشته و به فراگیری عمیق‌تر زبان فرانسه و فارسی نزد استادانی همچون عبدالله توکل، پژمان بختیاری و دکتر نائل خانلری پرداخت. در ضمن مبانی نقد فلسفه هنر و ادبیات نیز در آموزشکده تئاتر تدریس می‌کرد. طی دوره‌های متعددی سردبیری مجله سخن را به عهده داشته است. همچنین در اداره مخابرات و رادیو و تلویزیون هم کار می‌کرد. او از دوران جوانی به‌صورت جدی به‌کار ترجمه پرداخت و آثار بزرگی را به فارسی برگرداند. مجموعه شش جلدی فرهنگ آثار نیز زیر نظر او تدوین شد. رضا سیدحسینی مترجم پیشکسوت در سال ۱۳۸۰ عنوان چهره ماندگار را به خود اختصاص داد. در سال ۲۰۰۲ نشان شوالیه آکادمی فرانسه به او اختصاص یافت. این بزرگمرد عرصه فرهنگ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸ چشم بر جهان فرو بست.

سیدحسینی گفتگویی با یوسف انصاری دارد که اردیبهشت ۱۳۸۹ و در نخستین سالروز درگذشت رضا سیدحسینی منتشر شده و با وجود بیان مطالب بسیار مهم از دیدگاه‌های این مترجم بزرگ ایرانی کمتر دیده و خواننده شده‌است. رضا سیدحسینی یکی از مهم‌ترین مترجمان زبان فارسی متولد اردبیل است و همانگونه که یوسف انصاری نیز اشاره کرده همین گفتگو نیز به پیشنهاد سیدحسینی به ترکی آذربایجانی انجام شده و سپس به فارسی ترجمه شده‌است. سیدحسینی در اشاره به شروع کارش در زمینه ادبیات و ترجمه به انصاری می‌گوید: «روس‌ها تازه آمده بودند ایران.

در اردبیل روزنامه‌ای به اسم جودت منتشر می‌شد و روزنامه‌ای در باکو چاپ می‌کردند به اسم «وطن یولوندا» – در راه وطن – که دست ما هم می‌رسید و من از آن یک قطعه‌ی ادبی برای بار اول ترجمه کردم و دادم در «جودت» چاپ کردند. بعدش، خب، من دیگر منبعی برای ترجمه نداشتم. ما یک همسایه به اسم «اسماعیل دیباچ» داشتیم که آدم بسیار فرهیخته‌ای بود و باستان‌شناس بود و من با پسرش دوست بودم. گفت: پدرم را به باکو دعوت کرده‌اند. گفتیم: یگو تو را خدا داستانی مجله‌ای از آن جا برای من بگیرد و بیاورد. پدرش هم یک عده از این مجله‌ها و کتاب‌ها برایم آورد که با خط «سیریلیک» منتشر شده بودند. نشستم خط سیریلیک را یاد گرفتم و اولین ترجمه‌ای که انجام دادم – واقعا جزئت می‌خواست – داستان «نغمه‌ی شاهین» «ماکسیم گورکی» بود که در دو سه شماره در روزنامه‌ی «جودت» چاپ شد. اولین ترجمه‌ام این بود. بعدها هم رفتم با «شبیستری» آشنا شدم و چندتا هم ترجمه برای او انجام دادم که چاپ کرد. بعد هم گفتیم اسم یک تعداد کتاب را بدهم سفارش بده از ترکیه بیاورند که نوشتم و آورد، که شاهکارهای ادبیات جهان بود و ما نداشتیم و آن‌جا ترجمه شده بود. با [عبدالله] توکل «هم‌منزل بودیم. گفتیم: بیا توکل این داستان‌ها را از دو زبان ترجمه کنیم، هم ترکی تو بهتر بشود و هم فرانسه من، که شش کتاب همین‌طور ترجمه کرده‌ایم: «زن بازیچه‌ی پیر لئوس» «دختر چشم طلایی بالزاک» و چند کتاب دیگر که مهم‌ترینش «در تنگ ژید» بود که شاید ما در هر چاپ، ترجمه را دست کاری کردیم تا به زبان اصلی «آندره ژید» نزدیک شود که خیلی هم خوب درآمد و این کتاب کتاب مهمی است.»

سیدحسینی زبان مادری ترکی آذربایجانی را از سوی طرفداران زبان ترکی استانبولی و ترکی باکویی و البته قاطلی کردن با کلمات فارسی مورد آسیب معرفی می‌کند و معتقد است صالح عطایی شاعر و داستان نویس اردبیلی تنها کسی است که بدون این سه آسیب به ترکی آذربایجانی می‌نویسد. رضا سیدحسینی و صالح عطایی و حتی شخصیت‌های چون غلامحسین ساعدی را باید از دسته ادیبان و شخصیت‌های فرهنگی و ادبی آذربایجانی قلمداد کرد که تحت تأثیر پان‌ترکیسم قرار نگرفته‌اند.و عین تفاخر به زبان مادری‌شان و خلق آثاری به این زبان‌ها بیشترین فعالیت ادبی و فرهنگی‌شان به زبان فارسی بوده‌است آنگونه که حتی رضا سیدحسینی که زبان مادری‌اش نیز ترکی آذربایجانی است در همین

شماره نخست فصلنامه «دربند» (زمستان ۰۴۱ء)، با پرونده ویژه در مورد «جهان ایرانی از پنجشیر تا شوشی»، که به موضوع افغانستان و قفقاز پرداخته منتشر شد. نخستین شماره فصلنامه دربند از مقالاتی با عناوین «نگاهی به تاریخ جنگ‌های روس و چرکس در قفقاز شمالی» به قلم دکتر حامد کاظم زاده ایران‌شهر دکتری خاورشناسی از دانشگاه ورشو و «نگاهی به گزارش ابوزید بلخی از بلاد الزان، ارمنیه و آذربایجان» به قلم جعفر وثوقی، « قدرت داعش و چشم انداز نقش آن در افغانستان» از فرزاد رضایی بونش، «سیاست قومیت در افغانستان: فهم پشتون‌ها و گروه‌های قومی اقلیت» به قلم رها ابراهام پژوهشگر مرکز مطالعات نیروی هوایی در دهلی نو) و ترجمه محمد یاسین، «مروری بر تاریخ افغانستان از باستان تاکنون و زمینه‌های شکل‌گیری طالبان با عنوان افغانیت و جهاد» کاری از «احمدرضا حسینی» تشکیل شده‌است.

«پیوند جاینام آذربایجان با زبان‌های ایرانی» پژوهشی از «مسعود عرفانیان» بر پایه

قانون هماهنگی اصوات و در زبان ترکی آذربایجانی به بررسی این موضوع پرداخته است. « کتیبه‌های فارسی مسجدجامع دربند» به قلم «مرتضی رضوانفر»، «بررسی نسخ خطی قره باغ نامه‌ها» از « ناهیتا شاهرخی»، و «حسن زنبورک از مجموعه داستان: همشهری های دماغه ی آبشرون» به قلم ناصر همزنگ سایر مطالب این شماره را تشکیل می دهند. «دربند» فصلنامه فرهنگی و تاریخی با تمرکز بر حوزه تمدنی و فرهنگی ایران است که به مدیریتمسئولی و صاحب امتیازی «داود دشتبانی» منتشر می‌شود. پیش از این دربند به شکل دوماهنامه در سال‌های ۶۹ و ۷۹ منتشر شده بود و دوره جدید مجله دربند با همان سیاق به شکل فصلنامه منتشر خواهد شد. علاقمندان برای دریافت این نشریه می‌توانند به شماره ۰۲۱۹۰۲۰۱۷۸۹ واتس‌اپ و یا به صفحه instagram.com/vatan_yoli پیام بدهند. گفتنی است هزینه پست رایگان و برعهده فصلنامه دربند است.

زنده‌یاد رضا سیدحسینی مترجم نامدار اردبیلی: قدر زبان خودمان را بدانیم

زبان ترکی آذربایجانی از ناحیه ترکیه و باکو در خطر است



گفتگو می‌گوید: «فرانسه زبان هند و اروپایی است و با فارسی تطبیق می‌کند، ولی ترکی این‌طور نیست، چون ترکی زبان «اورال آلتایی» است و از این خانواده نیست. برای همین ترجمه از ترکی مشکل است و تو باید در زبان مبدأ از آخر جمله شروع به ترجمه کنی و برسی به اول جمله و ترکیب زبان ترکی، با ترکیب زبان فارسی بسیار متفاوت است. ترجمه‌ی فرانسه برای من خیلی راحت‌تر از ترکی است.»

تغیوسف انصاری در ابتدای این گفتگو که در سال ۱۳۸۹ منتشر شده نوشته‌است: «ادبیات ایران یکی از تأثیرگذارترین آدم‌هاش در صد سال گذشته را از دست داده بود. کسی که تنها سردبیری مجله‌ی سخن کافی بود تا نامش برای همیشه جاودانه شود، کسی که مکتب‌های ادبی‌اش کافی بود برای همیشه جاودانه شود، کسی که ترجمه‌هایش از «مارلو» و «ژید» کافی بود جاودانه شود، کسی که ترجمه‌هایش از ادبیات ترکیه کافی بود تا جاودانه شود، کسی که سرپرستی ترجمه‌ی بزرگ‌ترین دایرةالمعارف ادبی جهان کافی بود جاودانه شود. و حالا ۱۱ اردیبهشت امسال اولین سال‌روز درگذشت زنده‌یاد استاد رضا سیدحسینی است.

نخستین پرسش این گفتگو درباره‌ی زبان مادری ترک‌های آذربایجان است. و انصاری از سیدحسینی پرسیده شما به‌عنوان کسی که از زبان ترکی استانبولی ترجمه‌های زیادی کرده‌اید و زبان مادری خودتان ترکی آذربایجانی است، چه راهکارهایی برای کسانی‌شد دغدغه‌ی نوشتن به زبان مادری خودمان دارند پیشنهاد می‌کنید؟

سیدحسینی در پاسخ به این پرسش مهم اظهار داشته است: «از سه ناحیه، زبان مادری ما در خطر است. یکی، کسانی که می‌خواهند ما عین ترکیه بنویسیم، بله، ترکیه ادبیات پیشرفته‌ای دارد ولی ما نمی‌توانیم قاطی آن‌ها بشویم و اگر این اتفاق بیفتد، اصلا حذف خواهیم شد.

دلیلی هم ندارد. گذشته از آن، یک حادثه‌ی عجیب در ترکیه اتفاق افتاده‌است و این زبان تغییر یافته‌است: آن هم فقط در سایه‌ی این الفبا. یعنی زبان نرم شده‌است و مثلاً دیگر در زبان ترکیه خ وجود ندارد و یا اول…

بله این زبان زبان ظرفی است که برای خودش، ولی شکل خودش را از دست داده‌است. ما که مثل آن‌ها صحبت نمی‌کنیم! البته وقتی این‌ها سمت ما می‌آیند زبان آن‌ها هم تا اندازه‌ای به زبان ترکی آذربایجانی نزدیک می‌شود. زبان خوبی است، برای خودشان.

دسته‌ی دوم کسانی هستند که طرفدار زبان آذربایجان شمالی هستند. زبان آن‌ها به زبان ما نزدیک است، منتهی، تأثیر زبان اروپایی – روسی در زبان آن‌ها وجود

دارد. از همه بدتر، دستگاه رسمی است که ترکی و فارسی را قاطی هم می‌کند و من نمی‌دانم این کار چه فایده‌ای دارد. یعنی در این سرزمین، این سه دار و دسته، باعث شده‌اند زبان مادری خودمان فراموش شود و این واقعاً حیف است. من در این سرزمین ارزشی که برای «صالح عطایی» قائل هستم، این است که او قدر زبان خودمان را می‌داند و در زبان خودمان صاحب سبک است و این خیلی مهم است. با این‌که این تجربه خیلی کم اتفاق افتاده‌است.

صالح رماتی به اسم «تام‌های من» نوشته‌است. چند وقت پیش در تبریز نشسته بودیم که این کتاب را نگاه کردم – ترجمه‌ی این رمان آسان نیست – نشستم یک فصل از رمان را ترجمه کردم و خیلی هم تمیز درآمد. بدبختی این است که من تازگی‌ها کتاب‌ها و نوشته‌هایی را که دوروبر می‌زم می‌افتند گم می‌کنم و حوصله هم نمی‌کنم نظمی به آن‌ها بدهم. دوست دارم این ترجمه را پیدا کنم و به‌عنوان نمونه، حرفی که می‌زنم آن را ارائه بدهم. من به آینده‌ی صالح خیلی امیدوار هستم. ولی متأسفانه یک دست صدا ندارد. باید کسانی مثل صالح پیدا بشوند و کم‌کم در این زبان، ادبیات به وجود بیاید. گاهی صالح کلمه‌ای از زبان مادری خودمان می‌گوید و من که این کلمه را فراموش کرده‌ام، با شنیدن آن کلمه کیف می‌کنم. نفوذ این سه مورد باعث این مسئله شده‌است که زبان مادری ما فراموش بشود.

تصادفاً غلامحسین ساعدی در آن زمان به من می‌گفت

تو خیلی خوب ترکی می‌نویسی. من با اینکه به طور

مسلط ترکی استانبولی را بلدم، ولی به زبان خودمان

هم می‌نوشتم.

حالا همین زبانی که من دارم با آن حرف می‌زنم – ترکی آذربایجانی – به همان ترکی رادیو شبیه‌است. چون عادت کرده‌ام و از طرف ما هم درست صحبت کردن و نوشتن به تمرین اساسی نیاز دارد. آسان نیست و زبان را خراب کرده‌اند و آدم واقعا تعجب می‌کند چطور صالح عطایی می‌تواند به این خوبی بنویسد.»

صالح عطایی شاعر و نویسنده متولد سال ۱۳۴۴در اردبیل، در سال ۱۳۷۶ نخستین مجموعه شعر خود را با عنوان «بلکه‌داها دیتیمه‌دیم» شاید دیگر نتوانم بگویم» به‌صورت دوزبانه (ترکی – فارسی) با ترجمه شهرام شیدایی و چوکاچکاد و مقدمه زنده‌یاد رضا سیدحسینی منتشر کرد. در سال ۱۳۸۳ نیز مجموعه داستان دوزبانه «نون کیشوت و دلی دومرولون کوز پوسو/ نُن کیشوت و پل دومرول دیوانه» و نیز رمان «منیم آدلاریم» به‌زبان ترکی از عطایی روانه بازار نشر شد.

قانون هماهنگی اصوات و در زبان ترکی آذربایجانی به بررسی این موضوع پرداخته است. « کتیبه‌های فارسی مسجدجامع دربند» به قلم «مرتضی رضوانفر»، «بررسی نسخ خطی قره باغ نامه‌ها» از « ناهیتا شاهرخی»، و «حسن زنبورک از مجموعه داستان: همشهری های دماغه ی آبشرون» به قلم ناصر همزنگ سایر مطالب این شماره را تشکیل می دهند. «دربند» فصلنامه فرهنگی و تاریخی با تمرکز بر حوزه تمدنی و فرهنگی ایران است که به مدیریتمسئولی و صاحب امتیازی «داود دشتبانی» منتشر می‌شود. پیش از این دربند به شکل دوماهنامه در سال‌های ۶۹ و ۷۹ منتشر شده بود و دوره جدید مجله دربند با همان سیاق به شکل فصلنامه منتشر خواهد شد. علاقمندان برای دریافت این نشریه می‌توانند به شماره ۰۲۱۹۰۲۰۱۷۸۹ واتس‌اپ و یا به صفحه instagram.com/vatan_yoli پیام بدهند. گفتنی است هزینه پست رایگان و برعهده فصلنامه دربند است.

سال ۹۹ نیز نشر «عنوان» در اردبیل دو اثر جدید از صالح عطایی، شاعر و نویسنده این دیار را وارد بازار نشر کرد؛ «فیقدان آتی» و «کلمه‌لرین آردیجا». «فیقدان آتی» (اسب فقدان) علاوه بر مجموعه اشعار عطایی، مقاله «بو انکیزلر» (این دو قلوها) را نیز شامل می‌شود؛ اثری درباره شعر نو در زبان ترکی در ایران در ۳۱۴ صفحه‌ است. «کلمه‌لرین آردیجا» (در پی واژه‌ها) نیز عنوان رمان جدید صالح عطایی است که در ۴۵۸ صفحه‌و قطع پالتویی منتشر شده‌است.

صالح عطایی نویسنده و شاعر صاحب سبک اردبیلی همه آثار خود را به زبان ترکی آذربایجانی منتشر کرده و می‌کند به عنوان یک روشنفکر مستقل فاصله آشکاری را توأمان با جریان قوم‌گرا و نهادهای حکومتی حفظ کرده‌است. همانگونه که سیدحسینی اشاره کرده عطایی ضمن عدم تبعیت از جریان قوم‌گرا و بیگانه‌گرا، زبان مادری تکم مردم آذربایجان را مبنا قرار داده و به شیوه‌ای صحیح و بدون غلط به نگارش ترکی آذربایجانی می‌پردازد و کوچکترین گرایش نژادگرایانه و تعصب قومی نیز در آثار خود راه نداده و فارغ از ادبیات ترکی آذربایجانی که در میان نویسندگان و شاعران مرتبط با نهادهای رسمی رواج دارد و طبیعتا با جریان قوم‌گرا دارای مرزبندی نسبی است صالح عطایی را باید نماینده شاخص جریان روشنفکری مستقل ترکی آذربایجانی در ایران قلمداد کرد؛ حتی می‌توان ادعا کرد امثال صالح عطایی بیش از نویسندگان مرتبط با نهادهای رسمی به مرزبندی با قوم‌گراها متعهد بوده و هستند و ضمن عدم تبعیت و عدم پذیرش قواعد غیرعلمی و سیاسی جریان قوم‌گرا پرچمدار ادبیات مستقل از بیگانه در آذربایجان شده‌اند و این تعهد در میان نویسندگان و شاعران نهادهای رسمی نیز کمتر بوده و برخی همدلی‌ها و همراهی‌ها با جریان قوم‌گرا را در میان این افراد می‌توان مشاهده کرد.

یوسف انصاری در ادامه با اشاره به تسلط و شناخت سیدحسینی از زبان ترکی استانبولی و ادبیات ترکیه علت پیشرفت گویند در رمان نسبت به ایران را جویا شده‌است و باز پاسخ سیدحسینی بسیار دقیق و براساس شناخت عمیق وی از ادبیات کهن زبان فارسی است. سیدحسینی ضمن اذعان به زیاد ترکیه در رمان اظهار می‌دارد: «آشنا شدن ما همان اوایل با ادبیات غرب، غیر مستقیم، از طریق ترکیه و عرب‌ها بود که اول آن‌ها ترجمه کردند بعد ما. در هر حال ما یک منبع بزرگ داریم که البته بسیار ارزش زیادی دارد و آن ادبیات کلاسیک‌مان است. بالاخره ما متکی به ادبیات کلاسیک‌مان بودیم و فاصله گرفتن از آن و نزدیک شدن به ادبیات مدرنیسم برای ما آسان نبود. ترکیه آن‌قدر ادبیات کلاسیک مهمی نداشت و برای همین دنبال چیزهای جدید بودند. واقعا ادبیات کلاسیک ایران، آن‌قدر عظمت دارد که شاید خیلی‌ها به آن اکتفا می‌کنند و از این مهم است. این است که ما به‌راحتی نتوانستیم از ادبیات کلاسیک کنده شویم که به سمت مدرنیسم حرکت کنیم. با وجود این به اعتقاد من در داستان کوتاه ما بسیار موفق هستیم و داستان‌نویسان ما خیلی خوب داستان کوتاه می‌نویسند. رمان خیلی کم نوشته شده ولی کارهایی دارد انجام می‌گیرد؛ ولی رمان، تا آن اندازه، هنوز رشد نکرده‌است. تأثیر ادبیات کلاسیک را نمی‌توان منکر شد. پیدا کردن شاعری مثل شاملو کار آسانی نیست. یعنی اگر ادبیات کلاسیک نداشتیم، شاملو را هم نداشتیم.»

رضا سیدحسینی در پاسخ به پرسش دیگری ناخودآگاه به پیوند عمیق ترش با زبان فارسی اشاره می‌کند. او در قیاس ترجمه از ترکی استانبولی و فرانسوی اظهار می‌کند: «حقیقت قضیه این است که من اول از زبان ترکیه ترجمه می‌کردم و بعد فرانسه را شروع کردم. آن زمان خیال می‌کردم که ترجمه از ترکی آسان‌تر است و بعدها که فرانسهم بهتر شد، دیدم ترجمه از ترکی خیلی سخت‌تر است و اصلاً آسان نیست. دلیلش هم این است که فرانسه زبان هند و اروپایی است و با فارسی تطبیق می‌کند، ولی ترکی این‌طور نیست، چون ترکی زبان «اورال آلتایی» است و از این خانواده نیست. برای همین ترجمه از ترکی مشکل است و تو باید در زبان مبدأ از آخر جمله شروع به ترجمه کنی و برسی به اول جمله و ترکیب زبان ترکی، با ترکیب زبان فارسی بسیار متفاوت است. ترجمه‌ی فرانسه برای من خیلی راحت‌تر از ترکی است.»

فراغتۀ و کتابۀ و گوشه چمنہ

اثر گرانسنگ یحیی ذکاء تبریزی؛

واژگان آذری و فارسی زبان مردم تبریز

دکتر یحیی ذکاء استاد و پژوهشگر ارزنده می‌گفت: «تبریز زادگاه من است، خانواده‌ام از بومیان این شهرند، تا آنجا که آگاهی دارم نیاکمان از پانصد سال پیش در این شهر زیسته و در خاک آن خفته‌اند، بخشی از زندگانیم در آن سیری شده‌است. از آغاز سال‌های جوانی بر آن بوده‌ام که آنجا را خوب بشناسم و از پیدایش و نام و سرگذشت و پیشامدهایش نیک آگاه گردم، در این راه هرچه بیشتر جست‌ام، بیشتر دلبسته گشتم.» کتاب «واژگان آذری و فارسی در زبان مردم تبریز» ثمره نیم قرن جوشش و کوشش ارزشمند یحیی ذکاء» است. ثمره‌ای که اما عمر استاد به دنیا نماند تا نسخه چاپ شده آن را ببیند و ورق بزند و لذت ببرد. کتاب او، سال گذشته، از پس نوزده سال از درگذشتش، در اختیار علاقمندان و خوانندگان قرار گرفت. زاله آموزگار که بر روند انتشار کتاب در غیاب استاد، نظارت داشته‌است در بخشی از مقدمه خود بر کتاب آورده‌است: یحیی ذکاه گردآورنده این مجموعه واژگان، بازمانده نسلی است که عشق به ایران در خونشان اندر شده بود و با جانشان به در می‌رفت… یحیی ذکاء هم تا آنجا که می‌توانست در پیشبرد فرهنگ ایرانی تلاش کرد. او آذربایجانی میهن‌دوستی بود که عشق به سرزمین ملاری خود را در سایه ایران بزرگ جستجو می‌کرد. او به دلیل آشنایی به زبان ترکی و دلبستگی به زبان شیرین فارسی که رمز جاودانگی ایران است به جمع‌آوری این واژگان پرداخت.» ذکاء را بهترین توصیف چنین می‌توانست باشد. او که نود و هشت سال پیش در تبریز زاده شد. جدش از تجار تبریز بود و پدرش، ابتدا کارمند راه‌آهن و بعد، بانک ملی بود. ابتدایی را مدراس رشدیه تبریز و ترغیب تهران، متوسطه اول را در دبیرستان‌های تمدن تهران و پهلوی قزوین و متوسطه دوم را در دبیرستان فیروزبهرام گذراند و همین آخری هم بود که زندگی‌اش را جهتی دیگرگون داد و نزد کسانی چون پرویز ناتل خانلری، ذبیح‌الله صفا، محمدحسین مشایخ فریدنی و محمدجواد تربتی دیپلم ادبی را گرفت، در کلاسی که ایرج افشار و هوشنگ کاوسی هم حضور داشتند. وقتی در سال ۱۳۳۳ از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد، یکی از نخستین دانش‌آموختگان رشته باستان‌شناسی بود و البته که شاگرد اول شد. دو سال بعد، رسماً به استخدام دولت درآمد. سال اول، در کنار ایرج افشار، محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مشکوه، کتابدار کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود و بعد، به اداره هنرهای زیبای کشور رفت که در سال ۱۳۴۳ در وزارت فرهنگ و هنر تغییر نام داد. او تا ۵ شهریور ۱۳۵۷ که رسماً بازنشسته شد، به‌ترتیب، کفالت اداره موزه‌ها و فرهنگ عامه، ریاست موزه هنرهای تزئینی، معاونت اداره کل موزه‌ها و فرهنگ عامه، ریاست موزه مردم‌شناسی، ریاست انتشارات ادارات کل باستان‌شناسی و فرهنگ عامه و موزه‌ها و حفظ بناهای تاریخی، ریاست کتابخانه ملی ایران و مشاورت وزیر فرهنگ و هنر را تجربه کرد. او یک کارشناس خبره و زنده آثار هنری بود و آثار بسیاری از موزه‌های ایران ازجمله کاخ گلستان، آبگینه، فرش، رضا عباسی، هنرهای تزئینی و نگارستان با همت او گردآوری و کارشناسی شد و حتی در بازیافت یکی از ارزنده‌ترین آثار هنری ایران، یعنی شاهنامه طهماسب، نقشی فراموش‌نشدنی داشت. او در بسیاری از مجامع بین‌المللی ایران‌شناسی عضویت و شرکت داشت و برای شناساندن تمدن و فرهنگ ایران مسافرت‌های متعددی به کشورهای مختلف جهان کرد و به ایراد سخنرانی‌هایی در حوزه فرهنگ و هنر ایران پرداخت. او در طول حیات خود بیش از چهل کتاب و حدود صدوپچهل مقاله و رساله در زمینه‌های تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران نوشت که از آن میان، «تاریخ عکاسی و عکاسان پیشگام در ایران» او، در سال ۱۳۷۸، برنده هفدهمین جایزه کتاب سال شد، و این جز مدال‌ها و نشان‌هایی بود که در زندگی دریافت کرده بود و سبب همه‌شان، شناساندن فرهنگ و هنر ایران بود. او که تا آخرین دم، با وجود کهولت و بیماری، خستگی‌ناپذیر فعالیت می‌کرد، ۲۸ دی ۱۳۷۹ به دلایل نارسایی کلیه دار فانی را وداع گفت، درحالی‌که برخی آثارش، ازجمله همین کتاب بر زمین مانده بود. خود او هم، سه ماه پیش از وفاتش مقدمه‌ای بر این کتاب، نوشت و به روشنی مقصودی را که در سر می‌پروراند، آورد: «این کتاب دستاورد نزدیک به پنجاه سال کار و کوشش و پژوهش متناوب است که در آن هر واژه‌ای که به دلایلی آذری یا فارسی شناخته شده، به ترتیب الفبایی گردآمده و نخست معنا و سپس مثالی آن‌چنان‌که بر زبان‌هاست نه آن‌چنان‌که نوشته می‌شود برای آن آورده شده‌است و کوشیدم‌ام اگر مثل، اصطلاح، عبارت یا جمله‌ای در زبان مردم هست که واژه مورد نظر در آن به‌کار رفته‌است، نقل شود تا بدین‌سان مثل‌ها و اصطلاح‌های مردم شهر تبریز نیز گرد آید و سودش دوچندان گردد. پس از آن نمونه‌ای از واژه‌ها و معناهای آن در فرهنگ‌های گوناگون به‌ویژه برهان قاطع و متن‌های کهن و کتاب‌های مختلف به‌عنوان گواه یاد شده‌است. سرانجام از ریشه واژه و پیشینه‌ی آن در زبان‌های اوستایی و پارسی باستان و پهلوی سخن رفته‌است. این واژگان شامل سه‌هزاردویست واژه آذری با فارسی دری است که همگی، هم‌کنون در زبان مردم اصل تبریز به‌کار می‌رود ولی نمی‌توانیم بگوییم که همه لغات این زبان را گردآوری کرده‌ایم، چمسا هزاران واژه دیگر از این‌گونه در میان اهل حرفه و پیشوران و صنعتگران و کنده‌ورزان هست که نویسنده از آن‌ها سخن نگفته‌است و چون کوشش مستقیم و پیرس‌جوی‌های میدانی با برنامه منظم برای گردآوری آن‌ها انجام نگرفته‌است، واژه‌های مذکور در این کتاب نیامده‌است.»

این کتاب را ایران عبدی که زبان‌شناس و از مدرسان دانشگاه همدان است، زیر نظر دکتر امیرآگار، به صورتی فصیح فراهم آورده‌است و بنا بر توافق ذکاء، اینتا قرار بود مرکز نشر دانشگاهی منتشر کند که اجل مهلتش نداد. به نوشته کاظم موسوی بجنوردی در آغاز کتاب، او که «خستین مدیر بخش هنر و معماری (۱۳۶۷-۱۳۶۵ش) مرکز آداب‌المعارف بزرگ اسلامی» بوده، حتی «کلار ویرایش و آماده‌سازی آن را به فاضل محترم و همکار پیشین [این مرکز] جناب آقای حسین بنی‌آدم سپرد و ایشان با دلسوزی و دقت نظر و حوصله ویژه خود، توانست ویرایش چهار حرفه: آ، الفب، پ، ر را از نظر دکتر یحیی ذکاء بگذراند، اما در پی ضایعه درگذشت استاد ذکاء، متأسفانه کار متوقف شد.» و حالا این مرکز انتشار داده‌است. او برای این کتاب از عبارت «دبر به‌دست آمده» استفاده می‌کند و خاطر‌نشان می‌سازد: «تافتت پیاداست که انتشار این کتاب نوری بر تاریخ و فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در خطه آذربایجان خواهد افکند و ارزش‌های آن در پژوهش‌های زبان‌شناسی بسی چشمگیر و قابل توجه خواهد بود.»

برای مثال، در اولین صفحه از بخش نخست کتاب، مداخل «آب‌امبار»، «آباد»، «آبادانلیخ»، «آب‌تبر»، «آبار»، «آب‌خوری» و «آبادار» آمده‌است. از برای نمونه، مقال آب‌تبر، «بهره و سهم آبی که کشاورز در حوزه قنات و نهر دارد. اصطلاح مقنی‌ها و میرآب‌های تبریز است.» نوشته شده یا توضیح آبادانلیخ را «آبادانی، آبادان»، «آبادانلیخ بابی ذبیبر»، مناسب زندگی، متمدن نیست.» نوشته‌است.

پایان این معرفی کوتاه، شاید چه خوش باشد، فراه از دیگری از مقدمه استاد بر کتاب خوش که عجیب دردمندانه و هوشیارانه است: «… از آن‌جا که متأسفانه، برخی از دانشمندان و زبان‌شناسان به‌شائبه زبان مردم آذربایگان اران را در طول تاریخ این سرزمین‌ها همواره ترکی پنداشته‌اند، از این رو توجه‌یاشسته به واژگان مردم آن نکرده‌اند و به‌ناچار از این گنجینه‌ی بزرای زبان‌شناختی، بی‌بهره و غافل‌م‌لدانده؛ به‌ویژه که غرض‌ورزان و دشمنان فرهنگ و تاریخ ایران نیز از راه‌های گوناگون، خاک در چشم‌ها پاشیده، کوشیده‌اند و می‌کوشند که همه حقایق را وارونه جلوه دهد. پس وظیفه هر ایرانی شرافتمند و میهن‌دوست و خردمند است که در این زمینه بکوشد و حقایق تاریخی را روشن سازد و مشت‌های دانشی استوار بر دهان و پوزه بیاورساند و تفندباز و کج‌اندیشان و بدسگالان بکوبد…»

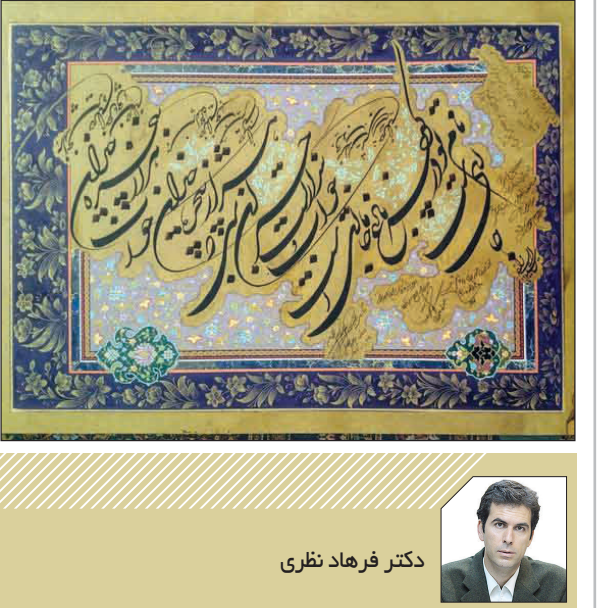
کتاب «واژگان آذری و فارسی در زبان مردم تبریز» در هزار نسخه ازسوی مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی) به طبع رسیده‌است.

به همت انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، همایش ملی «بزرگداشت حکیم نظامی شاعر بزرگ ایرانی» روزهای شنبه و یکشنبه، ۲۱ و ۲۲ اسفندماه ۱۴۰۰، هر روز در دو نوبت صبح و عصر برگزار می‌شود.
براساس اعلام دبیرخانه این همایش، در افتتاحیه این رویداد فرهنگی که روز شنبه ۲۱ اسفندماه از ساعت ۹:۰۰ صبح آغاز خواهد شد، کاوه خورابه رئیس کمیته علمی – پژوهشی ستاد همایش ملی حکیم نظامی، اصغر دادبه، مهدی ماحوزی، سید علی اصغر میرباقری‌فرد و رئیس انجمن ترویج زبان و ادب فارسی،احمد تیمم‌داری، احمد خاتمی و جعفر دهقی و رئیس انجمن ایرانیشناسی سخنرانی خواهند کرد.
در ادامه برنامه روز اول، نخستین پنل از ساعت ۱۴:۰۰ با حضور: مهدی نوریان، مهدی محبتی استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان، شریف حسین قاسمی استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دهلی، زینب نوروزی و سیاوش حق‌جو برگزار می‌شود. همچنین در پنل دوم که از ساعت ۱۷:۰۰ آغاز خواهد شد، فرزاد بالو، مجید بهرهور، ابوالکلام سرکار استاد و رئیس سابق گروه زبان ادبیات فارسی دانشگاه داکا بنگلادش، مریم صالحی‌نیا و عباس واعظ‌زاده سخنرانی خواهند کرد.



سخن پیش فرهنگیان سخته گویء

تاملی در جایگاه زبان به عنوان میراث ناملموس فرهنگی زبان به این لطیفی و خوبی



ایران یکی از کهن‌ترین کشورهای جهان است که قدمتش بیش از چند هزار سال از عمرش می‌گذرد و از این نظر کشور کم‌نظیری است.
کشورهایی که قدمت‌شان به چند هزار سال برسد به تعداد انگشتان دست نیستند. چنین کشورهایی گنجینهٔ عظیم و متنوعی از میراث فرهنگی ملموس و ناملموس‌اند و هر چه عقب برویم تاریخ شناخته‌شدهٔ جهان، منحصر به تاریخ همین کشورها می‌شود و حتی در مواردِ جالب توجهی، بسیاری از ملل جهان، تاریخ و قدمت خود از طریق تاریخ و میراث فرهنگی همین چند کشور کهن/هزاره‌ای می‌شناسند.
مثلا خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر معروف ایلخانان مغول در جامع‌التواریخ تاریخ مغول‌ها را نوشته است. تا پیش از این، مغولان تاریخ مدون نداشت‌ه‌اند. از این رو، جامع‌التواریخ برای کشور مغول‌ها که روزگاری بر بخش وسیعی از جهان تسلط پیدا کردند و سلسله‌هایی که خود را از تبار مغولان می‌دانند مانند تیموریان و گورکانیان و عثمانیان، فوق‌العاده مهم است.
جامع‌التواریخ از مهم‌ترین نمونه‌های میراث مستند در جهان است که توسط یک ایرانی به فارسی نوشته شده و تاریخ ایران و جهان است. در چهار پنج سال پیش که ما در کمیتهٔ ملی حافظهٔ جهانی مقدمات ثبت جامع‌التواریخ در برنامهٔ حافظهٔ جهانی را فراهم می‌کردیم سفیر کشور مغولستان اشتیاق، علاقه و اصرار کشورش را برای مشارکت در این پرونده اعلام کرد و چند بار هم رئیس کمیته ملاقات کرد. رویکرد ما در کمیته ملی حافظهٔ جهانی، مشارکت و همکاری و همگرایی بود، اما امکان مشارکت با مغولستان مهیا نشد. زیرا آنها هم باید نسخهٔ ارزشمندی از جامع‌التواریخ در کتابخانه‌ها و آرشیوهای‌شان می‌داشتند تا بتوانیم پرونده‌ای برای دونسخه آماده و به یونسکو پیشنهاد کنیم. مانند ثبتِ مشترک دو نسخه از مسالک و ممالک ابوالراهیم اصطخری در برنامهٔ حافظهٔ جهانی توسط ایران و آلمان. نسخهٔ فارسی در ایران و نسخهٔ عربی این کتاب در آلمان نگه داشته می‌شود. خلاصه، جامع‌التواریخ در سال ۱۳۹۶ در یونسکو به عنوان حافظه و میراث مستند بشری به ثبت رسید. نسخه‌ای که ثبت شد از حیث کتابت و نقاشی و تذهیب و صحنای و غیرهم بسیار نفیس و اعلا و ارزشمند است. نسخهٔ مذکور در هند و در حکومت کورگانیان تولید شده و به ایران آمده و الان هم در گنجینهٔ کاخ گلستان نگهداری می‌شود.

با ذکر این مثال می‌خواستم سهم و جایگاه ایران در تاریخ و فرهنگ جهان را نشان بدهم. وانگهی صراحتا می‌گویم که تأکید بر اهمیت میراث فرهنگی ایرانیان بدین معنی و مقصود نیست که میراث سایر ملل از ارج و اهمیت کمتری برخوردار است. میراث فرهنگی هر گروه، قوم، جامعه و ملتی ارزشمند است و می‌بایست حفاظت و پاسداری شود و خسارت به هر یک از مصادیق میراث فرهنگی در هر جایی از جهان، ضایعهٔ جبران‌ناپذیری بر پیکر فرهنگ همهٔ مردم جهان در حال و آینده است. موضوع این یادداشت، «زبان فارسی» است. فارسی از کهن‌ترین زبان‌های زندهٔ جهان و به جرات می‌توان گفت که از بازرترین مصادیق میراث فرهنگی بشری است. هر کس که فارسی بداند می‌تواند خود را نیک‌بخت بداند. بخت یار ما بوده که فارسی می‌دانیم و می‌توانیم از چشمه‌سار معرفت سعدی و فردوسی و حافظ و مولوی و خیام و نظامی و رودکی و عطار بنوشیم و سیراب شویم. آنها هم خوش بخت بوده‌اند که زبان‌شان فارسی است. این زبان چه دارد که سخنوران فارسی‌گو به «تیغ سخنوری» ملک جهان را گرفته‌اند؟ و به قول شمس تبریزی:

«زبان فارسی را چه شده است بدین لطیفی و خوبی؟

که آن معانی که در پارسی درآمده است در تازی نیامده است».

تقدیر ایران چنین بوده که در میانهٔ شرق و غرب جهان کهن قرار بگیرد. به سبب همین موقعیت و زبان فارسی امکان ارتباط گسترده‌ای پیدا کرده است. روزگاری قلمرو زبان فارسی چنان پهناور بود که به قول ابن‌بطوطهٔ مراکشی جهانگرد معروف قرن هشتم، قایقرانان چینی اشعار سعدی را به آواز می‌خواندند و پارو می‌کشیدند و در اروپا سودی بوسنیایی در دیوان حافظ شرح می‌نوشت. بگذریم از

همایش ملی «بزرگداشت حکیم نظامی شاعر بزرگ ایرانی»



همه سر به سر تن به کشتن دهیم

از آن به که کشور به دشمن دهیم
آورده‌اند که وقتی خبر شهادت جوادخان گنجه‌ای به همسرش سروناز خانم رسید او این دو بیت از شاهنامه را خواند و خطاب به سایر اهل خانه گفت : «جوادخان کشته شد اما ایران که نمرده است! همه جا را سنگر ببندید و آماده باشید تا به جوادخان بپیوندیم.»^۱

این گوشه‌ای از رشادت‌های خاندانی است که از دوره صفویه به این سو پشت به پشت مرزداران ایرانی قفقاز بودند. اولین از این تبار که خیرش را ما رسیده؛ خضربیگ قارمیش قاجار است که در حوالی سال ۹۰۰ قمری همراه با ایل قاجار از شامات به ایران کوچ می‌کند و به مسلک صفویان می‌پیوندد و با آنان هم پیمان می‌شود. این خضربیگ صاحب پسری است به نام امت‌بیگ که در سفر و حضر به همراه شاه اسماعیل اول صفوی بود. او کسی بود که به همراه شاه اسماعیل به لاهیجان گریخت و پس از آن هم در همه سختی‌ها و بلاها و جنگ ها، پشت به پشت و بازگرش بود.^۲ به همین جهت شاه اسماعیل او را ملقب به زیاداوغلی کرد. امت‌بیگ در اوایل سلطنت شاه طهماسب صفوی به دیار باقی شتافت و فرزندش شاهوردی سلطان به جای او عهده دار سمت بیگلربیگی گنجه و قراباغ گشت. شاهوردی سلطان در همین دوران از سوی حکومت صفویه مامور به دفع حملات عثمانی‌ها بود در این زمینه رشادت‌ها نمود و علاوه بر این در لشکرکشی شاه طهماسب به گرجستان، وی را همراهی نمود.^۳

این گوشه‌ای از پیشینه حکومت خاندان زیاداوغلی بر گنجه و قراباغ و گرجستان و قفقاز است. مناطقی که همواره در کش و قوس لشکرکشی‌های قدرت‌های منطقه‌ای روزگار گذرانده است. زمانی در دوره شاه طهماسب توسط عثمانی‌ها اشغال شده و سالیانی بعد به دست شاه عباس اول به ایران بازگشته‌است. چون حکومت صفویان رو به افول نهاده دوباره توسط عثمانی‌ها اشغال شده و با قدرت گرفتن نادر دوباره به دامن ایران بازگشته و البته بازبرگ توسعه طلب دیگری هم در این دوران پیدا شده و بر این نواحی جنگ انداخته به نام روسیه. جوادخان زیاد اوغلی قاجار از همین خاندان است. کسی که ما او را بیشتر با نام جوادخان گنجه‌ای می‌شناسیم.

در تمامی این جا به جا شدن‌ها یک چیز همواره ثابت می‌ماند و آن این است که هر زمان اداره این مناطق به ایران تعلق داشته، خاندان زیاداوغلی حاکم این نواحی بوده‌اند تا زمان نادرشاه که اداره قراباغ از دست این خاندان بیرون می‌آید و به ممالیک سپرده می‌شود.

دو پدیده در مورد دوران حکومت جوادخان حائز اهمیت است. یکی وارد شدن قدرت نظامی روس‌ها به منطقه قفقاز و دیگری به سلطنت رسیدن آقامحمدخان قاجار. تا قبل از به قدرت رسیدن آقامحمدخان، ایران درگیر کشمکش و درگیری میان خوئین و قدرت طلبان زند بود و بدین سبب حکومتی مرکزی و قدرتمند وجود نداشت که بتواند بر مسائل گرجستان و قفقاز نظاره کند و بر آنجا اعمال حاکمیت نماید

دقیقا در همین دوره هراکلیوس (ایراکلی) که حاکم گرجستان بود از کاترین دوم، ملکه روس تقاضای تحت‌الحمایگی کرد و بالطبع کاترین نیز این تقاضا را پذیرفت و سالیانه شصت هزار منات روسی مقرری برای او تعیین کرد و یکی از سرداران خود به نام ایوان واسیلیویچ گودوویچ را با سپاهی کافی به داغستان فرستاد تا راه را برای نفوذ روس‌ها به سرحدات جنوبی قفقاز و مرزهای ایران باز کند.^۴ گودوویچ با هشت هزار سالدات به گرجستان رفت و کنت والرین زوبوف با ۶۰ هزار سپاهی مامور تصرف دربند شد تا پس از اشغال این دو ناحیه متفقاً به مرزهای ایران حمله کنند.

زوبوف از به حمایت نیروهای تحت فرمان گودوویچ نیز برخوردار بود، توانست بر شهرهای دربند، قسمت‌هایی از تالش، شاماخ و گنجه دست یابد و پس از منهدم کردن مرکز نظامی ایران در نزدیکی رود کورا و گشودن راه ارتباط سپاه روس با تفلیس از طریق ساحل غربی دریای خزر وارد دشت‌های شیروان گشته و از آنجا ابا عبور از ارس] به جلگهٔ مغان برسد او آنجا را لشکرگاه خود سازد.^۵
مطابق آنچه که سپهر در ناسخ التواریخ می‌نویسد جوادخان گنجه‌ای از جمله کسانی بود که در این دوره به اردوی آقامحمدخان پیوستند.^۶ پس از فتح تفلیس، آقامحمدخان که می‌دانست روس‌ها به پشتیبانی اراکلی وارد جنگ خواهند شد و با پیشنهاد آتش بس داد اما اراکلی نپذیرفت. مطابق پیش بینی شاه ایران، روس‌ها در اواخر ۱۲۱۰ قمری به قفقاز لشکر کشیدند و شهرهای دربند و باکو و شکی را اشغال نمودند و تا قراباغ پیشروی کردند. اما در همین زمان کاترین مرد و جانشینش پاول یکم دستور به بازگشت نیروهای نظامی از قفقاز داد.

وقتی خبر مرگ کاترین و تخلیه قفقاز به شاه ایران رسید، آقامحمدخان دوباره به گرجستان لشکرکشی کرد تا مناطق از دست رفته را بازبس گیرد. اما در کشاکش همین حمله و در روزهای فتح قلعه شوشی در ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۲ قمری با توطئه صادق‌خان شقاقی به قتل رسید و بطبع این قتل، سپاه ایران متلاشی شد. با ترور مرزوم آقامحمدخان قاجار در کنار قلعه‌ی شوشی، اراکلی نیز با کمک

جوادخان گنجه‌ای آخرین مرزبان ایرانی شهر گنجه

آخرین مدافع قلعه شوشی

سپاهیان زوبوف به تفلیس بازگشت و تا ۲۴ رجب ۱۲۱۲ ه‍.ق که زنده بود، تحت حمایت روس‌ها در تفلیس حکومت کرد. این حکمران کهنسال پس از ۵۲ سال سلطنت مرد و بعد از او پسرش گرگین‌خان در تفلیس حاکم شد. گرگین‌خان ابتدا روی موافق به دربار ایران نشان داد، اما چون در برابر اوامر و مطامع روس‌ها که با خشونت و تهدید همراه بود، تمکین کرد، برادرش به نام الکساندر میرزا (اسکندرمیرزا) در مخالفت با برادر و اعتراض به تسلط روسیه بر گرجستان به دربار ایران روی آورد.

راست اینکه گرگین‌خان موفق الحاق گرجستان به روسیه نبود اما در زندان روس‌ها و در زیر انواع شکنجه‌های توان فرسا در ۲۸ سپتامبر ۱۸۰۰ میلادی (ششم مهرماه ۱۲۱۹ خورشیدی) مجبور شد باامضای سندی از امارت گرجستان به سود تزار روسیه چشم‌پوشی کند. بدین سال پل اول تزار روسیه، عنوان تزار گرجستان را نیز به دیگر عنوان‌های خود افزود.

در شب ۲۲ مارس ۱۸۰۱، واقعه شگرفی در دربار روسیه اتفاق افتاد. تزار پل اول با توطئه انگلیسی‌ها و توسط پسرش، الکساندر اول، در خواب خفه شد!

گرگین هم در همان سال مرد و تزار الکساندر اول که سوادِی تصرف کل قفقاز و ادامه سیاست‌های توسعه طلبانه پتر و کاترین را در سر می‌پروراند بلافاصله در تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ میلادی فرمان مشهورش موسوم به «علاویه الحاق گرجستان به خاک روسیه» را امضا و منتشر کرد.

تزار جدید برای اداره گرجستان و قفقاز به کسی احتیاج داشت که به زبان‌های ارمنی و گرجی تسلط داشته باشد. به همین جهت به سراغ سردار محبوب و مورد اعتمادش پاول دیستربیویچ سسیانوف رفت.

سیسیانوف از نزدیک و به طور شخصی با تزار الکساندر اول آشنایی داشت و مورد اعتماد و وثوق وی بود. در سایه‌ی همین آشنایی بود که سیسیانوف در هشتم نوامبر ۱۸۰۲ میلادی به عنوان سرفرمانده قفقاز منصوب شد. وی که تبار گرجی داشت، پیش از هر چیز در آرزوی اشغال گنجه بود. فتح گنجه می توانست

راهگشای اشغال خانات دیگر آذربایجان [آران] باشد.^۷ و در راستای اجرای همین برنامه در رمضان سال ۱۲۱۸ ه‍.ق به حمله گنجه کرده و آن را در محاصره گرفت. در این محاصره شش گردان سرباز، یازده توپ، سه اسکادران و دو گروهان قزاق که هر کدام شامل یکصد سرباز بودند، شرکت‌داشتند.^۹

سیسیانف در ابتدا تصور می‌کرد که می‌تواند بدون جنگ و از طریق نامه نگاری و تهدید و تطمیع جوادخان را به سمت خود جذب و شهر گنجه را اشغال کند. اما هرچه کرد به در بسته خورد و به همین جهت در رمضان ۱۲۱۸ قمری به سمت شهر بورش برد.

جوادخان با مشاهده اوضاع از دربار ایران کمک خواست و فتحعلیشاه برای یاری او سپاهی روانه کرد که به خاطر سرمای هوا و دوری راه نتوانستند به موقع خود را به گنجه برسانند. با این همه جوادخان «خود با جماعتی که داشت از قلعه بیرون شده جنگ‌بپیوست. نصب‌بیگ شمس‌الدین لو و ارمنه گنجه، در میدان جنگ جوادخان را گذاشته و به روسیه پیوستند.»^{۱۰}

بامشاهده چنین خیانتی، جوادخان تصمیم گرفت به داخل قلعه بازگردد. پس از داخل شدن قوای مدافع به داخل قلعه، قوای مهاجم، راه آب شهر را بستند و مردم و مدافعان را به مخاطره انداختند.

در شب سرد و تاریک آخرین روز رمضان، روس‌ها با شلیک توپ‌های عظیم از جانب دروازه‌های قراباغ و تفلیس، شهر را از طرف غرب و شرق مورد حمله قرار داده تا سپیده‌دم زیر آتش گرفتند و در آمدن روز عید فطر به ۶۰ قدمی قلعه رسیدند. مردم شهر نمدها و پارچه‌ها را به نفت آغشته و آتش می‌زدند و بر سر روس‌ها می‌ریختند. جنگ خونین تا ظهر ادامه پیدا کرد. بعدازظهر نیروهای ژنرال پورتیانکین در حمایت آتش توپخانه، نردبان‌ها به دیوار قلعه نهادند و سه برج حصار را گرفتند؛ ولی جوادخان و یارانش دشمنان را از این برج‌ها بیرون راندند. در حین جنگ دو برج دیگر به اشغال روس‌ها درآمد و جوادخان هم مجروح شد. حسینقلی آقا پسر جوادخان به امداد پدر آمد ولی او فرزندش را به دفاع موضع دیگر فرستاد و خود با شمشیر آخته سرتوپ ایستاده تا آخرین قطره خون لیبری و مدافعه کرد و سرانجام جان سپرد و فرزندش نیز کشته شد.^{۱۱}

هنگامی که خبر کشته شدن جوادخان و حسینقلی آقا به خانه رسید، صدای شیون بلند شد، اما سروناز،خانم، همسر جوادخان فریاد زد: جوادخان کشته شده اما ایران که نمرده‌است، همه جا را سنگر ببندید و آماده باشید تا به جوادخان بپیوندیم. آنگاه گفت شاهنامه را بیاورید تا تقالی بزیم؛ امروز روز زم است و دیوان حافظ را جایی نیست. وقتی که کتاب را باگشود، با یانگ رسا گفت که گوش کنید که چه می‌گوید:

همه سر به سر تن به کشتن دهیم

از آن به که کشور به دشمن دهیم

کتاب را بست و گفت: شنیدید، پس عمل کنید.

۱– طالع، هوشنگ، تاریخ تجزیه به ایران، دفتر چهارم، انتشارات سمرقند، ۹۰ ص، ۱۳۸۷.

۲ – پنگرید به : پورصفر، علی، حومت‌های محلی در قفقاز، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۷، ص ۱۴۷

۳– نک: منشی، اسکندربیگ، عالم آرای عباسی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۷، ص ۱۲۴ و ۱۴۱

۴ – نک : شمیم، علی اصغر، از نادر تا کودتای رضاخان میرنیچ، مدبر، ۱۳۷۵، ص ۲۷۳

۵– قائم مقام فراهانی، میرزا عیسی، احکام الجهاد و اسباب الرشاد، بکوشش و با مقدمه غلامحسین زرگری نژاد، تهران، بقیعه، ۱۳۸۰، ص ۱۰

۶– همان، ص ۱۰

۷– لسان الملک سپهر، محمدتقی، ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)، بکوشش جمشید کیان فر، اسطیر، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۷۴

۸– سرداری نیاب، صمد، قراباغ در گذر تاریخ، تبریز، ندای شمس، ۱۳۸۴، ص ۳۲۳

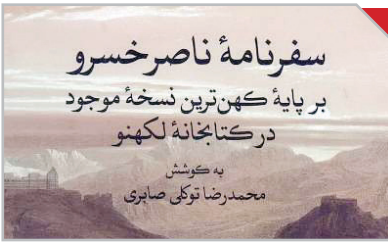
۹– همان، ص ۳۲۴

۱۰– سچهر، همان، ص ۱۲۴

۱۱– منتهی‌قربوز، فیروز، مطالعاتی درباره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران ۱۳۷۹، ص ۲۰۷

سفرنامه‌ناصر خسرو

بر پایه کهن‌ترین نسخه



سفرنامهٔ ناصرخسرو

بر پایهٔ کهن‌ترین نسخهٔ موجود درکتابخانهٔ لکهنو

به صورتش

محمدرضا توکلی صابری

وطن‌طوبی

دو هفته‌نامه فرهنگی وطن یولی سال چهارم، شماره ۴۷، ۸ صفحه

شش

تاریخ History

سفرنامه ناصر خسرو بر پایه کهن‌ترین نسخه موجود در کتابخانه لکهنو به کوشش دکتر محمدرضا توکلی صابر در ۶صفحه از سوی شرکت‌انتشارات علمی فرهنگی منتشر شده‌است.این‌تصحیح سفرنامه بر پایه کهن‌ترین نسخه سفرنامه در کتابخانه لکهنو است،اما از دو نسخه قدیمی دیگر که تاکنون مورد توجه نبوده‌است نیز استفاده شده‌است. ترجمه‌های عربی، فرانسوی و انگلیسی این کتاب نیز در تصحیح مورد توجه بوده‌است. در ابتدای کتاب زندگی‌نامه ناصرخسرو از زبان خودش، با استناد به اشعار و نوشته‌هایش، آمده‌است. در پایان کتاب در بخش نام‌ها و جای‌ها و واژه‌نامه توضیحاتی ارائه شده‌است که با باورقی‌های کتاب خواندن و فهم سفرنامه را آسان‌تر می‌کند. متن کتاب حاوی نقشه‌ها و تصویر شهرها، روستاها، بناها، مسجدها، قلعه‌ها، دروازه‌ها، دولاها، کاریزها، پله‌ها،زیارتگاهها، مزارها، گورستانها، کلیساها، چشمه‌ها، نیل‌سنج‌ها، آیشار‌ها،بازارهایی‌است که ناصرخسرو در باره آنها سخن گفته‌است. البته چند نسخه ی قدیمی‌تر از نسخه ی شارل شفر وجود دارد. قدیمی ترین نسخه ی سفرنامه در کتابخانه ی ندوه العلماء است، که یک مدرسه ی

دینی در شهر لکهنو در هندوستان است، محمدرضا توکلی صابری به این مدرسه رفته و یک نسخه دیجیتال از کتاب را از آنجا تهیه‌است. برای تصحیح این سفرنامه از دو نسخه ی قدیمی دیگر که تا به حال کسی از آنها استفاده نکرده‌است نیزاستفاده شده‌است. یکی از آنها تاریخ سال ۲۰۱۱ هجری قمری مطابق با ۱۹۶۱ میلادی را دارد و ۲۹۱ سال از نسخه ی شفر قدیمی تر است. این نسخه در موزه ی بریتانیا نگهداری می‌شده‌است، اما اکنون به کتابخانه ی بریتانیا منتقل شده و نویسنده در این تصحیح سفرنامه از آن استفاده کرده‌است. این نسخه به خط شکسته ی نستعلیق نوشته شده و سطرهای آن در یک مستطیل ۱۱ در ۱۲ سانتیمتر به‌طور مستقیم و مورب از چپ به راست و مورب از راست به چپ نوشته شده‌است. عنوانین و بعضی بخشهای مهم کتاب و نیز بعضی نامها و آیات و کلمات عربی با خط سرخ نوشته شده‌است. در حاشیه ی کتاب بعضی از نامها و یا کلمات با مداد به انگلیسی نوشته شده‌است که نشان می‌دهد یک فرد آشنا به زبان انگلیسی آن را خوانده‌است.

نقد دکتر منصور ثروت استاد اردبیلی بر ادعاهای جمهوری آذربایجان درباره نظامی گنجوی؛

ادعاهای باکو ناشی از هویت‌سازی دروغین است



دکتر ثروت با خواندن مقدمه آنا ناشیلیوسکا افزود:

وی نخست اشاره به نام و تخلص و تولد و زادگاه عدم وابستگی شاعر به دربارها دارد. او می‌گوید: در عهد نظامی گنجه محل زندگی ترک و فارس و اقلیتی مسیحی بود و استفاده از زبان فارسی از نظر ادبی توسعه یافته بود. کارهای او از فرهنگ عرب و فارس و رگه های پیش از اسلام تاثیر گرفته‌است. او با الهام از سنت یونانی یکی از حماسه های بزرگ ادبیات فارسی را آفریده‌است سپس با مضمون اشعار نظامی می‌پردازد و اشاره می‌کند او شاعر ملی آذربایجان است و در منطقه او را می‌پرستیدند نظامی بسیاری از ملل آن روز را به یکدیگر پیوند می‌زند و فرهنگ‌های یونانی، ترک، عرب و فارس را در هم ادغام می‌کند. دکتر ثروت در اشاره به اهداف این کتاب اظهار داشت: هدف نخست این کتاب مصادره نظامی است. آنچه از محتوای سه مقدمه به ویژه دو مقدمه نخست می‌توان استنباط کرد، موضع تاکید بیش از حد نسبت به آذربایجانی و ترک‌زبان بودن شاعر است و نتیجه‌بلافاصله می‌گیرند او را میراث‌دار زبان و ادب ترکی بدانند. اما متوجه‌اند شعری به زبان ترکی ندارد و برای آن دو علت می‌تراشند.

در درجه دوم سعی دارند آثار وی را بخشی از گنجینه بشری بشمارند که این مایه افتخار است اما نظر دیگری در ذهن آنهاست چنان که خانم افندی می‌گوید تاریخ ثابت کرده آثار وی گنجینه بشری است نه تنها ثروت گنجه، بلکه کل ترکان است. او می‌گوید مثل هومر، فردوسی، سر وانئس، در چارچوب ملی نمی‌گنجد و سپس از تعلق به جهان ترک می‌گوید. مساله مهم در دیدگاه آنان زبان مادری نیست، مشکل آن‌ها در سخن سرایی فارسی نظامی گنجوی است و با انتساب پی در پی او به فرهنگ جهانی، غرض دارند که فارسی‌سرایی او را توجیه کنند. در تمام نوشته خود وقتی از شاعر نام می‌برند نه اسم ایران می‌برند و نه کلمه زبان فارسی را با زبان می‌رانند. این که آن‌ها نظامی را در رده سروانئس و هومر قرار می‌دهند و اشکال هم ندارد، ولی می‌خواهند بگویند او شاعری جهانی است اگر نپذیرفتند آذربایجانی باشد، ایرانی هم نیست و مال همه جهان است.

این استاد اردبیلی زبان و ادبیات فارسی ادامه داد: آنان باید پاسخگو باشند که چرا نظامی آثارش را به

ترکی ننوشته و به فارسی سروده است؟ آکادمیسین حبیب بیگلی از اینکه برخی شاعری فارسی تاجیکی می‌دانند اظهار تاسف می‌کند و می‌گوید: باید گفت در زمان حیات نظامی فارسی زبان پذیرفته شده عمومی در آناتولی و قفقاز و آسیای میانه بوده است و با این نقد تاریخی می‌خواهد نتیجه بگیرد نظامی ناخواسته و علی‌رغم میل باطنی تن به سنت زبانی شاعری داده‌است. این در حالی است که امیر علی شیر نوایی چنین اجباری نداشته و هم فارسی سروده و هم ترکی. در عصر او هم زبان فارسی زبان مهمی در همین مناطق بوده و می‌نوشته‌اند و حتی برای ناراحتی و افسردگی نظامی دست به یک داستان‌سرایی می‌زند و می‌گوید شروانشاه اخستان از او درخواست کرده لیلی و مجنون را به فارسی بسراید و از این بابت بسیار ناراحت و افسرده بود و پسرش او را مجبور کرد تا فرمان شاه را بپذیرد.

دکتر ثروت با انتقاد از دیدگاه‌های ارائه شده در مقدمه این کتاب گفت: حتی تردید دارم هر دوی این دو آکادمیسین و رئیس بنیاد، فارسی بدانند. حتی یک مرجع قابل اعتماد در اثبات رای و نظر ایشان نمی‌بینیم و منطقی هم بر ادعاهای آن‌ها جاری نیست. برای نمونه، خانم افندیو می‌گوید گوته شاعر بزرگ آلمانی در مجموعه معروف دیوان شرقی غربی خود نظامی را یکی از برجسته ترین پدیدآورندگان می‌داند. ولی در اصل سند رجوع کنید، می‌بینید چنین چیزی نیست و از خود گفته‌اند.

اما آقای آکادمیسین حبیب بیگلی نیز سخنان بی‌مأخذ حبیب‌ترک از ایشان دارد، ایشان در نقل قولی از دولت‌شاه سمرقندی می‌گوید: دولت‌شاه گزارش دارد که ایشان یک دیوان ترکی هم داشته ولی متاسفانه از بین رفته و به دست ما نرسیده‌است. دولت‌شاه سمرقندی برعکس ادعای او اصلا هم زمان نظامی نبود، بلکه معاصر امیر علی‌شیر نوایی در قرن نهم است و نظامی در قرن ششم بود. به تذکره دولت‌شاه سمرقندی نیز مراجعه کردم و چنین چیزی وجود ندارد. یا ادعای دیگر اینکه برخی اجداد امیرخسرو دهلوی را ترک‌تبار گفته‌اند ولی آنچه مسلم است، تبار او از هزاره هاست و درباره هزاره‌ها شک بر این است که آیا بالاخره از اقوام ترک‌تبار هستند یا نه. ولی آنچه مسلم است امیر خسرو دهلوی در هند به دنیا آمده است و پدرش زن هندی گرفته و امیر خسرو حاصل

این ازدواج است.

دکتر ثروت ادامه داد: متاسفانه لفاظی ایراد برخی نویسندگان است. اینکه بگوییم، نظامی بزرگترین شاعر جهان است معنا و مفهوم علمی مشخصی ندارد. هر کی‌شوری شعرای بزرگ خود را دارد. همچنین اینکه می‌گویند گنجینه مشترک جهان ترک است، نیازمند بررسی عمیق است. ما ترک‌ها، زبان‌ها و گویش‌ها و لریچه‌های گوناگونی داریم که شامل گروه‌های اوغوزی و جغتایی و… داریم. نظامی به کدام جهان ترک تعلق دارد؟ ثروت افزود: یک نکته عجیب این است که می‌گویند که هیچکس در جهان مانند نظامی لشکرکشی اسکندر مقدونی را در این سطح هنری توصیف نکرده، مگر اثر دیگری در این زمینه ما داریم که این نظامی را با آن قیاس کنیم؟ البته آن آکادمیسین عیسی بیگلی انتظار بپهوده ای است. اینکه نام ایشان در فهرست شخصیت‌های برتر جهان آمده با یک تحقیق کوچک می‌شود فهمید این موسسه در ۱۹۶۰ تأسیس شده و کارش پول می‌گرفت و شخصیت می‌تراشیده‌است.

در پایان می‌خواهم بپرسم که مشکل شما یا جمهوری آذربایجان در مجموع چیست؟ بله مشکل مشکل شما هویت سازی دروغین است. حقیقت این است که در ادبیات کلاسیک ترکی، آثاری که در رده بزرگان جهان مثل فردوسی و دانته و شکسپیر باشد وجود ندارد و اگر هست در حد نظامی نیست که جهانی باشد. باید متوجه باشند که کشوری که از نظر تاریخی پیش از معاهده ترکمانچای و گلستان جزو خاک ایران بوده و بعد جدا شده و بعد تحت حاکمیت روسیه تزاری درآمده و تبدیل به جمهوری دموکراتیک اقمار شوروی شده و با فروپاشی شوروی جمهوری جدیدی تشکیل یافته‌است، اگر بخواهند با این استدلال که چون مدفن نظامی در آنجاست او را به عنوان شاعر ملی خودشان معرفی کنند، با این نوع کارها ترکیه ارجح است چون قبر مولوی در آنجاست. با کندن کتیبه فارسی «ای شهسوار ملک هستی» سلطان خرد نظامی گنجوی به قول آقای خلیل یوسفی مدیر مرکزی بنیاد با این استدلال که کتیبه‌های اشعار فارسی نظامی گنجوی تعویض شد کتیبه های ترجمه شده به زبان آذری جای آنها را خواهد گرفت تا بر این نکته تاکید شود که نظامی گنجوی نماینده ادبیات جمهوری آذربایجان است.

فراغت‌ه و کتاب‌ه و گوشه چمن‌ه

نگاهی به کتاب «فرزانه ایران مدار» و یاد بلندِ ایرج افشار

مگر مردی که به بزرگی تمام ایران است می‌میرد؟

۱۸ اسفند سالروز درگذشت ایرج افشار است، بزرگمردی که سهم بسزایی در نسخه‌پژوهی، کتابداری و کتابشناسی تاریخ معاصر ایران دارد و بی‌تردید هرکه بخواهد در این زمینه کاری انجام دهد ناگزیر است تا از این آثار بهره جوید و این خود بهترین راه برای زنده نگاه داشتن یاد آن دانشمند است.

ایرج افشار ایران‌شناس، کتاب‌شناس، مصحح و مجله‌نگار نامی ۱۶ مهرماه سال ۱۳۰۴ در تهران متولد شد. او را شاخص‌ترین کتابدار تاریخ معاصر ایران باید نام نهاد که چند سالی هم ریاست کتابخانه دانشگاه تهران را عهده‌دار بود. وی به دعوت دانشگاه هاروارد آمریکا یک سال در آن کشور مقیم بود و به کار مرتب‌کردن کتاب‌های السنه شرقی آن دانشگاه اشتغال داشت و همچنین برای امور مربوط به کتاب و کتابداری سفرهایی به کشورهای مختلف داشته‌است.

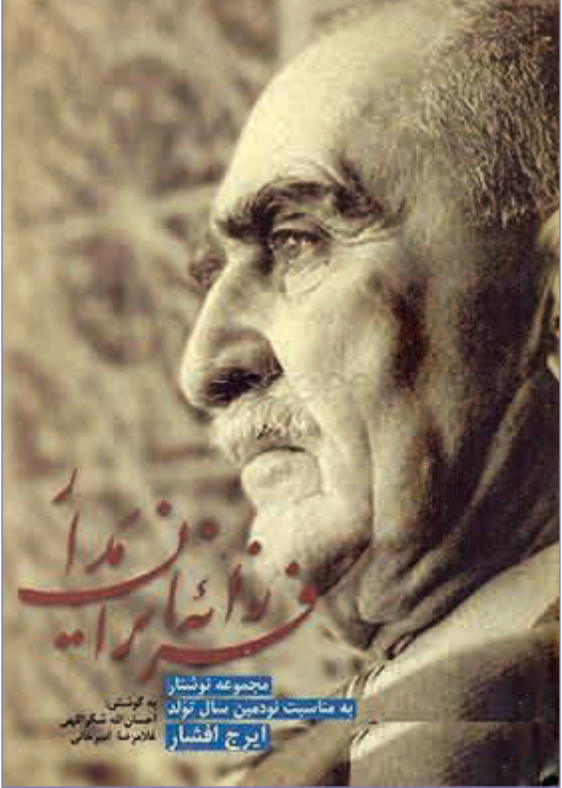
در مقدمه این کتاب آمده‌است: «نوشته‌های پیش‌رو در دو بخش (درباره افشار و اهداشده به افشار) با این امید گرد آمده که طیفی از مخاطبان همسو یا اندیشه‌ها و باورهای افشار آنها را بیسندند و در شناساندن چهره روشن‌تری از وی و انعکاس پسندهای پژوهشی آن شادروان مفید افتد. در این کتاب مطالبی با عنوان‌های «یک شمعک کوهی بر مزار ایرج افشار» نوشته محمدابراهیم باستانی پاریزی، «ایرج شیرین‌سخن» نوشته غلامعلی حداد عادل، «در سوگ دوست‌دار ایران: استاد ایرج افشار» نوشته سیدعلی موسوی گرماردی، «زنده‌یاد ایرج افشار و کاربردگه نسخه خطی» نوشته سیدعبدالله انوار، «خاطراتی درباره ایرج افشار، ایران‌شناس و کتاب‌شناس» نوشته استاد سیدهادی خسروشاهی و… آمده‌است. در این گزارش به بخشی از مقاله‌هایی که ارتباط ویژه‌ای با پژوهش‌های تخصصی ایرج افشار داشته پرداخته شده‌است و به همه مقاله‌ها اشاره نشده‌است.

سید علی آل داود، پژوهشگر متون و اسناد و عضو گنجینه‌پژوهی ایرج افشار گفت: «افشار دانشمندی جامع‌الاطراف در زمینه‌های گوناگون مربوط به شناخت ایران و فرهنگ ایران‌زمین بود. او در این مقوله‌ها و در این زمینه‌ها مطالعات گسترده و دانش بیکران داشت و آثاری بی‌همتا از خود به یادگار گذاشت. کثرت تالیفات و تصحیحات و یافته‌ها و مقالات او گواه آن است که وی تا چه اندازه به فرهنگ ایران و ملت ایران خدمت کرده‌است. کتاب‌شناسی ایرانی که ایرج افشار نخستین‌بار آن را در اوائل دهه چهل شمسی تدوین و توسط انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رساند. او در دهه‌های باقی مانده زندگی به تکمیل این اثر نفیس همت گماشت؛ یادداشت‌ها و اوراق متعدد بر آن افزود و منابع فراوان به زبان‌های گوناگون اعم از فارسی و عربی السنه اروپایی برای آن گردآورد، به گونه‌ای که حجم فعلی آن دو برابر اصل کتاب چاپ شده یا اندکی بیشتر است.

افسوس که مردان بزرگی چون ایرج افشار برای عموم مردم ایران شناخته شده نیستند؛ هر چند این قصور متوجه یکایک اهل فضل‌ی است که با آن مرد بزرگ و آثارش آشنایی دارند اما تقصیر بزرگتر متوجه ارگان‌هایی چون صداوسیمای ایران است که به معرفی این بزرگمردان کمتر می‌پردازند. یکی دو سال پیش تلویزیون بی‌بی‌سی فیلم در شرح زندگی و خدمات علمی همایون صنعتی‌زاده ساخت که چندبار نمایش داده شد و تأثیری شایسته بر روی مردمانی باقی گذاشت که حتی چندان در زمره اهالی فضل و کمال هم شمرده نیم‌شوند؛ چه خوب است دستگاه‌های ارتباط جمعی داخل نیز به این نکات ظریف و مهم توجهی شایسته مبذول کند.»

میلاد عظیمی، استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران در مقاله‌ای با نام «ایرانگردی به شیوه ایرج افشار» نوشته‌است: «نام ایرج افشار با ایران پیوند خورده است؛ با ایران‌شناسی و با ایرانگردی و گلگشت در ایران پیوند خورده است. افشار بیش از نیم قرن در ایران سفر کرد و سفرنامه نوشت. خود گفته‌است که ایرانگردی و گلگشت در وطن، لازمه ایران‌شناسی است. ایران‌شناس بزرگ، اعتقاد‌به شناخت ایران صرفا بر مبنای آنچه در کتاب‌ها مکتوب و مدفون است نداشت و ایران‌شناسی را آنگاه زنده و رونده و زاینده و حقیقی می‌دانست که پژوهشگر با طبیعت و خرابه و مردم این سرزمین درآمیزد و این البته از رهگذر «سفر» تحقق می‌یابد.

ایرج افشار ساده و بی‌پیرایه سفر می‌کرد. با شناخت و مطالعه سفر می‌کرد. در سفر به دنبال نیوفافته‌ها و ناشناخته‌ها بود؛ بنابراین دل به دریا می‌زد و به راه‌های دشوار و کم آمد و رفت می‌افتاد. هدفش از سفر کشف و معرفی زیبایی‌های طبیعی ایران بود. هدفش شناخت و معرفی بناهای سال‌دیده‌ای بود که در معرض گزند باد و بران زمانه و بنای زمانه، غریب و بی‌پناه رها شده‌اند. افشار در سفرهایش می‌خواست تکه‌ها و لحظه‌هایی از شیوه دیرینه سال زیستن در این پوم و بر کهن را ثبت کند و به آیندگان بپردازد. به چشم دیده بود که ضرورت‌های زندگی امروزین چطور سیلاب‌وار آداب و سنن زندگی بومی مردم را دگرگون کرده و می‌کند.» کارنامه آثار ایرج افشار حاصل سال‌ها تلاش و تحقیق ارزشمند اوست و کتاب‌های فراوان و با ارزشی که هر یک از آن‌ها گنجینه‌ای برای شناخت پیشینه فرهنگی ایران است، ارزش این آثار را دوچندان می‌کند. این ایران‌شناس زنده در طول زندگی علمی خود آثار گران‌بهرایی در زمینه نسخه‌پژوهی، کتابداری، کتابشناسی و… از خود به یادگار گذاشته‌است و هر که بخواهد در این زمینه کاری انجام دهد یاد آن بزرگمرد است.



بیا تا جهان را به بد نسپریم

اصالت ایرانی نظامی



دکتر سیدعبدالمجیدشریفزاده

متفکران، دانشمندان، شاعران، عارفان، فیلسوفان و شخصیت‌هایی از این دست، همه و همه والدین معنوی مردمی هستند که زمانی هموطنان آنان – با هر زبانی – به شمار می‌رفتند.

اگر شخصی، از نوادگان رییس یک قبیله بزرگ باشد و اکنون، پس از استقلال یافتن از آن قبیله بزرگ، بخواهد قبیله‌ای مستقل به نام خود ایجاد کند، ایرادی بر او وارد نیست اما آیا درست است که افتخارها و میراث‌های معنوی قبیله بزرگ را – که همچنان در ابعاد محدودتری وجود دارد- مصادره کرده و به نام خود معرفی نماید؟ متأسفانه امروزه کشورهایی کوچک در سرتاسر جهان به وجود آمده‌اند که زمانی، بخشی از کشوری بزرگ بودند و بعدها طی درگیری‌ها، جنگ‌ها و معاهده‌ها از آن کشور بزرگ جدا شده و با پیوستن به کشوری دیگر، هر آنچه از تاریخ و فرهنگ و ادبیات و فلسفه و اسطوره داشتند، رها کرده‌اند و اینک که برای نخستین بار مستقل شده‌اند در پی ساختن هویتی ملی برای خود دست به هر کاری می‌زنند.

مثالی در این مورد، کمک شایانی خواهد بود. حافظ، شاعر مشهور ایرانی در قرن ۱۴ میلادی است. او در شهر شیراز به دنیا آمد و تمام عمر را در شیراز زیست و در همین شهر در گذشت و مدفون گشت. اگر- بر فرض محال- زمانی آن ناحیه به عنوان کشوری جداگانه از ایران مستقل شود، آیا حق دارد حافظ را شاعری غیرایرانی معرفی کند؟ حافظ در یکی از شهرهای ایران با امکاناتی که جو فرهنگی این سرزمین فراهم آورده است، رشد کرد و به موفقیت رسید.

در مورد نظامی نیز باید گفت، شکی نیست که او متعلق به شهر گنجه است و در آنجا زیسته حتی اگر جای دیگری چشم به گیتی گشوده باشد اما گنجه و دیگر شهرهای ماورای رود ارس تا پیش از تأسیس سلسله قاجاریه در قرن ۱۸ میلادی- که طی قراردادهایی ننگین با نام‌های «گلستان» و «ترکمنجای» این شهرها را به روسیه تزاری واگذار کرد- متعلق به ایران بود. هر چند که بعدها بخشی از زبان و خط نوشتاری مردم آن دیار را تغییر دادند اما نمی‌توان عنصوی جدا شده از یک پیکر را با تمام تغییرها، صاحب تمامی داشته‌های آن پیکر دانست.

نکته مهم اینجاست که مردم آن شهرها در آن زمان تمایلی به جدایی از ایران نداشتند و به واسطه شکست نظامی ایران از روسیه تزاری، تبعیت آن سرزمین را پذیرفتند. جالب توجه است که بخش‌های زیادی از منطقه ماورای رود ارس «داغستان» نام داشت که پس از روی کار آمدن حکومت کمونیستی در روسیه به ویژه در راستای سیاست‌های استالین، «آذربایجان» خوانده شد تا بعدها زمینه‌ساز جدایی آذربایجان اصلی از ایران باشد؛ زیرا یکی از برنامه‌های وسیع سیاسی- فرهنگی شوروی کمونیستی ساختن ملت‌های جداگانه بود تا بتواند از این طریق مانع اتحاد نواحی شمالی ایران و آسیای مرکزی شود و ایالات این مناطق را در نوعی جدال و کشمکش قومی فرو ببرد.

پس در وهله اول با اعلام مردمان این سرزمین‌ها به عنوان یک ملت مستقل، علاقه به استقلال فرهنگی- زبانی- ادبی را در آن‌ها دامن زد و برای هر یک از یک نماد فرهنگی- ادبی سود برد. در مورد آذربایجان نیز شخص نظامی انتخاب شد تا هویت‌بخش این ملت قلمداد شود اما از آنجا که نظامی، یک ایرانی محسوب می‌شد،

لازم بود تا ملیت او با ملیت مردمی که اینک در آذربایجان ساکن هستند- یعنی ترک‌زبانان- تطبیق یابد. در نتیجه فعالیت‌های فرهنگی و ادبی جهت ترک‌نشان دادن و ترک معرفی کردن نظامی آغاز شد و گسترش یافت. اندک اندک نیز این امر در باور مردم آن خطه رسوخ پیدا کرده و محققان آنجا نیز در پی اثبات این امر برآمدند. متأسفانه در این راه، بسیاری از متعصبان فرقه پان‌ترکیسم با جعل کردن اشعاری با مضمون ترک بودن نظامی از زبان او، کوشیدند با دروغ بیش از پیش این عقیده غلط را رواج دهند. یکی از ابیاتی که در این فرآیند جعل شده، زیر زیر بود که بسیاری نیز بدان استناد می‌کنند:

پدر بر پدسر مر مراترک بود

به فــــرزانگی هــــریکی گــــرگ بود

یعنی: «سل من پدر در پدر ترک بودند و هر کدام از آنان در حکمت و فرزاندگی مانند گرگ بودند.»

اما این بیت دو مشکل عمده دارد. اول اینکه در هیچ‌یک از نسخه‌های معتبر اشعار نظامی و خمسه دیده نشده و دوم اینکه دارای ایراد قافیهای است که غیرممکن است توسط شاعر چیره‌دست و ماهری چون نظامی به وجود آید. در علم عروض و قافیه، حرف ک نمی‌تواند با حرف گ «حرف روی» محسوب شود و قافیه غلط می‌شود. در نتیجه ترک و گرگ، قافیه هم نیستند. برخی نیز اشعاری به زبان ترکی سروده و به نظامی منتسب کرده‌اند که دانش نسخه‌شناسی به راحتی خلاف این امر و دروغ بودن آن را اثبات می‌کند. هم‌چنین برخی از متعصبان، ادعا می‌کنند، دیوانی از نظامی به زبان ترکی پیدا شده اما تحقیقات محققان ثابت کرده که این دیوان متعلق به یک شاعر ترک عثمانی به نام نظامی قونوی (Nizami Qunavi) در سده ۱۵ است. برای اطلاع از این موضوع مراجعه شود به:

See: Tabrizi, Mohammad Ali Karim Zadeh. “The (supposed) Turkish Diwan of Nizami Ganjavi!”, Iranshenasi, Seventeenth year, Volume 3, 2005. See also: (Osman G. Oguzdenli, “Nezami Qunavi” in Encyclopedia Iranica)

همان‌طور که در اغلب این موارد دیده می‌شود، مقالاتی از این دست که متأسفانه رو به فزونی است، کاملاً غیرعلمی و نژادپرستانه‌است که نمونه بارز آن‌ها، مقاله‌ای است با عنوان: «The Nizami of Azerbaijan and the world» که کاملاً یک‌سویه و غیرعلمی، بدون ذکر منبع و ماخذ معتبر نگاشته شده است.

در ضمن یک نکته دیگر هم باقی می‌ماند. اگر نظامی، ترک‌تبار است، پس چرا بیشترین اشعارش در مورد داستان‌های عاشقانه ایرانی مانند «خسرو و شیرین» و «بهرام گور» (هفت پیکر) است؟ این رویکرد نظامی به داستان‌های اصیل ایرانی نشان می‌دهد او از فرهنگ ایرانی برخاسته و بالطبع شعرش نیز در خدمت همین فرهنگ و اندیشه است.

موضوعی دیگر که جالب به نظر می‌آید، مادر نظامی است. خود نظامی در ابتدای

این کتاب نوشته‌جمعی از استادان دانشگاه دولتی سن پترزبورگ روسیه با ترجمه جمعی از مترجمان به سرپرستی

گودرز رشتیانی و ناهید عبدالتاج‌دینی است. این اثر به بررسی تاریخ روسیه از آغاز تا روزگار معاصر می‌پردازد.

دولت روسیه در قرن نهم میلادی تأسیس شد. این کشور پهناور که در آسیای شمالی و اروپای خاوری واقع شده است، با اقیانوس آرام شمالی و اقیانوس منجمد شمالی، دریای خزر، دریای سیاه، و دریای بالتیک مرز آبی دارد. روسیه هفده میلیون و هفتاد و پنج هزار و چهارصد کیلومتر مربع وسعت دارد ولی بسیاری از مناطق آن خالی از سکنه است. به دلیل اینکه این کشور در مناطق بسیار سردسیر قرار دارد، شرایط مناسبی برای کشاورزی ندارد.

پیشینه تأسیس دولت روسیه به قرن نهم میلادی باز می‌گردد که با فراز و فرودهایی در سده‌های گذشته، توانسته است موقعیتی مهم و تأثیربرگزار در نظام بین الملل به دست آورد. این دولت ابتدا به صورت یک دولت-شهر در کیف، پایتخت امروزی اوکراین که به روس قدیمی شهرت یافته است، و با گرفت، و با توسعه قلمرو خود به ویژه به سمت شرق توانست در فرصتی نسبتاًاندک به دولتی شناخته شده تبدیل شود. تقدیر این سرزمین همانند سایر کشورهای مشرق‌زمین و ایران به حمله بنیان‌برافکن مغولان گر-خورد.

کتاب تاریخ روسیه توسط انتشارات نگارستان اندیشه در ۹۰۰ صفحه منتشر شد



منظومه «لیلی و مجنون» نام مادرش را «رئیسه» و تبارش را «کرده» اعلام می‌کند. گرمادرمن‌رئیسه‌گرد

یعنی: «اگر مادر من که رئیسه نام داشت و کرد بود، همانند یک مادر پیش من درگذشت.»

و از این بیت مشخص می‌شود که حداقل مادر نظامی کُرد بوده و نه ترک. در مورد

زادگاه نظامی نیز برخی از روایت‌ها وجود دارد که مولد او را شهرهای «ری» یا «قرش» می‌داند که شاید حقیقتی در ورای آن وجود داشته باشد.

در اینجا لازم است که توضیحی درباره ریشه لغوی واژه «آذربایجان» داده شود. هنگامی که ایران هخامنشی- که یونانیان پرسوپولیس persis می‌خواندند و به تبع آن در زبان انگلیسی پرسپیا Persia نامیده می‌شود- به تصرف اسکندر مقدونی درآمد، هویت خود را حفظ کرد و نخستین جای ایران که از سلطه یونانیان خارج شد بخشی از ساتراپ ماد بود و به دلیل اینکه یک سردار ایرانی هخامنشی به نام Atpopat که در متون یونانی Atropates ذکر شده مسبب این کار بود، این خطه به نام او Atropatene نام گرفت که در دیگر زبان‌ها مانند ارمنی Atrpatkan خوانده می‌شد و به مرور زبان را لهجه‌ها و زبان‌های گوناگون به «آذربایجان» تغییر یافت.(۱)

atr از ātar- زبان اوستایی آمده(۲) که در زبان فارسی میانه اشکانی یا پهلوی اشکانی یا پارتی(۳) و فارسی میانه ساسانی یا پهلوی ساسانی(۴) ādur خوانده می‌شود. در زبان فارسی دری این واژه به صورت āzar استفاده می‌شود.

patنیز از pāy زبان اوستایی و فارسی باستان(۵) به معنای «پاییدن» و «گهپایی کردن» آمده است. این ریشه در زبان‌های فارسی میانه اشکانی و فارسی میانه ساسانی به صورت pāy-pādan یا معنای «پاییدن» و «گهپایی کردن» آمده و در زبان فارسی دری نیز به صورت pāy-pādan, pāyīdan استفاده می‌شود.

بنابراین حتی نام آذربایجان نیز ریشه در زبان‌های ایرانی دارد و مشخص است که حتی از نظر ریشه‌شناسی زبانی نیز، این سرزمین اصلی ایرانی دارد. بنابراین اشخاص برجسته آن به خصوص آنانی که متعلق به گذشته هستند، نباید غیرایرانی قلمداد شوند.

اکنون موضوع را از منظری دیگر بررسی می‌کنیم. از منظر اشعار خود شاعر. نظامی تمام اشعارش را- که علم نسخه‌شناسی تأیید می‌کند- به زبان فارسی سروده و حتی یک بیت به زبانی غیر از ایرانی ندارد. آیا کسی که متلاً ترک باشد، نباید چند بیت برای دل خود و با زبان مادری‌اش بسراید؟

نظامی در اشعاری که انتسابشان به او قطعی است بارها از ایران نام برده اما اشارهای به آذربایجان نکرده است. نکته جالب اینجاست که نظامی همواره از ایران با احترام و علاقه یاد می‌کند. برای مثال در منظومه «هفت پیکر» یا «هفت گنبد» در بخش «دعای پادشاه سعید علاءالدین کرب از رزلان» می‌گوید:

همه‌هالم تسن است و ایسران دل

چسبون که ایسران دل زمیمن باشد

دل ترسن به بود، یقین باشد

یعنی: «تمام جهان مانند یک پیکر و ایران مانند قلب آن است و شاعر از اینکه چنین مقایسه‌ای می‌کند خجالت‌زده نیست؛ زیرا همان گونه که قلب از تن اهمیت بیشتری دارد، ایران نیز از همه جهان بهتر است.» آیا یک غیرایرانی می‌تواند در مورد ایران این‌گونه شعر بسراید؟ همچنین او در منظومه «لیلی و مجنون» در بخش «سبب نظم کتاب» می‌سراید:
خاصه ملکمی چوشواه شروان
نیست گسوینده زمیمن قیاس خجل

یعنی: «همان جهان مانند یک پیکر و ایران مانند قلب آن است و شاعر از اینکه چنین مقایسه‌ای می‌کند خجالت‌زده نیست؛ زیرا همان گونه که قلب از تن اهمیت بیشتری دارد، ایران نیز از همه جهان بهتر است.» آیا یک غیرایرانی می‌تواند در بخش «دعای پادشاه سعید علاءالدین کرب از رزلان» می‌گوید:

بنابراین حتی نام آذربایجان نیز ریشه در زبان‌های ایرانی دارد و مشخص است که حتی از نظر ریشه‌شناسی زبانی نیز، این سرزمین اصلی ایرانی دارد. بنابراین اشخاص برجسته آن به خصوص آنانی که متعلق به گذشته هستند، نباید غیرایرانی قلمداد شوند.

اکنون موضوع را از منظری دیگر بررسی می‌کنیم. از منظر اشعار خود شاعر. نظامی تمام اشعارش را- که علم نسخه‌شناسی تأیید می‌کند- به زبان فارسی سروده و حتی یک بیت به زبانی غیر از ایرانی ندارد. آیا کسی که متلاً ترک باشد، نباید چند بیت برای دل خود و با زبان مادری‌اش بسراید؟

نظامی در اشعاری که انتسابشان به او قطعی است بارها از ایران نام برده اما اشارهای به آذربایجان نکرده است. نکته جالب اینجاست که نظامی همواره از ایران با احترام و علاقه یاد می‌کند. برای مثال در منظومه «هفت پیکر» یا «هفت گنبد» در بخش «دعای پادشاه سعید علاءالدین کرب از رزلان» می‌گوید:

همه‌هالم تسن است و ایسران دل

چسبون که ایسران دل زمیمن باشد

دل ترسن به بود، یقین باشد

یعنی: «تمام جهان مانند یک پیکر و ایران مانند قلب آن است و شاعر از اینکه چنین مقایسه‌ای می‌کند خجالت‌زده نیست؛ زیرا همان گونه که قلب از تن اهمیت بیشتری دارد، ایران نیز از همه جهان بهتر است.» آیا یک غیرایرانی می‌تواند در مورد ایران این‌گونه شعر بسراید؟

همچنین او در منظومه «لیلی و مجنون» در بخش «سبب نظم کتاب» می‌سراید:
خاصه ملکمی چوشواه شروان
نیست گسوینده زمیمن قیاس خجل

یعنی: «به خصوص که فرمانروایی مانند پادشاه شروان- که در آن زمان یکی از ایالات ایران در ناحیه آذربایجان بود- به حدی عظمت دارد که نه در حد پادشاه شروان! بلکه در حد پادشاه ایران است.» و در اینجا فرمانروایی بر ایران را در معنای کل از فرمانروایی بر شروان در معنای جزء، برتر می‌شمارد.

در مورد دیگر، موارد ایرانی بودن نظامی دیگر استادان دانشمند، مقاله‌ها و کتاب‌های بسیار نوشته‌اند که نویسنده را از ادامه مطلب معاف می‌دارد.

پی‌نوشت‌ها.

1. Geschichte Irans und seiner nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Alexender von Alfred von Gutschmid.
2. Altiranisches Wörterbuch von Christian Bartholomae.
3. A Word-List of Manichaeen Middle Persian and Parthian, with a reverse index by Roland Zwanziger (Acta Iranica 9a) from Mary Boyce.
4. A concise pahlavi dictionary from David Neil Mackenzie.
5. Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon from Roland G Kent.

دکتر فریدون جنبدی در گفتگو با وطن بولی:

ایران نخستین کشور دنیاست



انگلیس و روسیه تکه تکه شان کرد و به هر

کدام نامی جداگانه داد از چندین هزار سال پیش حضور داشته‌اند، یعنی اولین کشوری بوده که در جهان ساخته شده و مرز پیدا کرده است؛ ایرانیان از اوّل در این کشور بوده‌اند، نه مرزی که انگلیس با جدا کردن افغانستان و عراق و کردستان و قفقاز ساخت.

همهٔ اینها را جدا کردند و نه تنها جدا کردند، بلکه با جعل هویت کار را را به جایی رساندند تا بخشی از یکی از اصیل ترین تیره‌های ایرانی که همین آذربایجانی هستند به ترک بودن کاڤیشان افتخار کنند! این رذالت را انگلیس کرد ولی ایرانیان از آغاز در این مرز بزرگ حضور داشته‌اند که یک مقدار از اینها در دفتر اوّل داستان ایران آمده است و یک مقدار هم در دفتر دوم خواهد آمد.

استاد، یک پرسش دربارهٔ زرتشت و کیخسرو و تاریخ اینها هست که باز هم دسته ای بر سدهٔ ششم پیش از میلاد برای تاریخ زرتشت اصرار می‌ورزند و می‌خواهند کیخسرو را برابر با کوروش بزرگ بنمایاند که این....

بنه نه، نیست؛ همین عزیزم، ما چندصد سال زیر ستم انگلیس و روس و استعمارگران شرق و غرب بودیم، دو سه سال دیگر تحمل کنید، من همهٔ اینها را در دفتر دوم داستان ایران آورده‌ام. نه نه، اینها همه دروغ هستند؛ به هیچ وجه اینطور نیستش. وقتی دانشگاه ما رو

مجددلی فروغی که یکی از فراماسون‌هاست

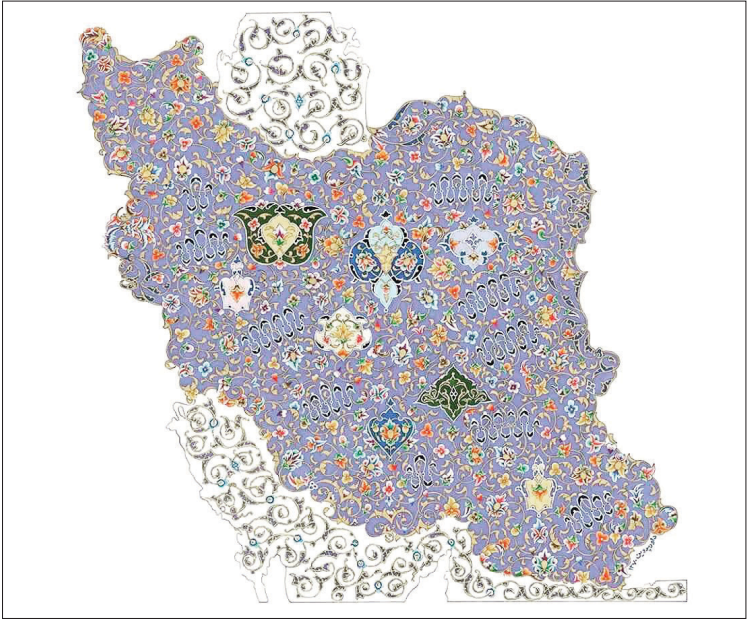
بزرگ خاورمیانه و نوکر انگلیس بود درست کرد، باشد، همه چیز بر بنیاد خواست

فرماندگاری درس داده می‌شود. سالیات با این همه استاد و شبه استاد از درخشش‌های ایران در دانشگاه‌ها صحبت نمی‌شود، مثلاً مردم بومی که نه نامی و نه نشانی از آنها، جز یکسانی‌های فرهنگی با همان به اصطلاح کوچندگان که به تازگی نیز یکسانی‌های ژنتیکی به دست‌آمده از پژوهش‌های ژنتیک باستان شناسی، مهر تأیید دیگری بر این یگانگی زده است، دستاویزی برای تحریف تاریخ و فرهنگ ایران از روش‌های گوناگون کرده‌اند. البته جای خوشحالیست که چند سال پیش یکی از دانشی مردان بیرون از ایران به نام دکتر آصف خلدانی در کتابی ارزشمند با عنوان تاریخ و فرهنگ باستانی ایرانیان و شاهنامهٔ فردوسی، کتاب داستان ایران را زمین ساز پژوهش‌های خود دانسته‌اند تا شما یاز زنده یاد دکتر درخشانی و حتی با رنگ و بوی پاسخ زنده یاد دکتر شاپور شهبازی به مرحوم گراردو نیولی که دربارهٔ دیرینگی هویت ایرانیان است، در دسترس باشد. پاسخ شما چیست؟

خوب همهٔ اینها را در داستان ایران مطرح کرده‌ام؛ وقتی که دو بیت هست که می‌گوید: سر سال نو، هرْمُز فرودین

بر آسوده از رنج تن، دل ز کین بزرگان بشادی بیاراستند

می و جام و رامشگران خواستند همین دو بیت کوشش دو سده یا بیشتر را از نیاکان ما نشان می‌دهد که چون جام ساخته شد ایرانیان به سفال دست پیدا کردند و پس از آن موسیقی پیدا شد، در کتاب‌های زمینهٔ شناخت موسیقی ایرانی و داستان ایران اینها را شرح داده‌ام. آریایی‌ها از اوّل همین جا بوده‌اند، یعنی نه تنها مرزی که انگلیس برای ما درست کرده است؛ در ایران اصلی، تا تاجیکستان و از سمرقند و بخارا گرفته تا این سو؛ در نیمه‌های بیشتر کشوری که کمی‌بیش از هفتاد سال از گذاشته شدن نام ترکیه بر آن نمی‌گذرد با عراق که اصلاً ایراک بوده، ایراک بوده است، بلوچستان، پاکستان، کشمیر که مردمش الان آنجا را ایران کوچک خطاب می‌کنند، همه اینها ایران بوده است؛ این ایران. آریایی‌ها در این کشور که سیاست



ایران دل زمین

حکیم نظامی گنجوی

همه عالم تنست و ایران دل
نیست گوینده زین قیاس خجل

چونکه ایران دل زمین باشد
دل ز تن به بود یقین باشد
زان ولایت که مهتران دارند
بهترین جای بهتران دارند
دل تویی وین مثل حکایت تست

که دل مملکت ولایت تست
ای به خضر و سکندری مشهور
مملکت را ز علم و عدل تو نور
ز آهنی گر سکندر آینه ساخت
خضر اگر سوی آب حیوان تاخت

گوهر آینه است سینه تو
آب حیوان در آبگینه تو
هر ولایت که چون تو شه دارد
ایزد از هر بدش نگه دارد
زان سعادت که در سرت داند

مقبل هفت کشورت خوانند
پنجمین کشور از تو آبادان
وز تو شش کشور دیگر شادان
همه مرزی ز مهربانی تو
به تمنای مرزبانی تو

همینست رسم و همینست راه

میهن دوستی تگر پذیر در «موقعیت مهدی»



محمد رضا جلالی پور

فیلم خوش ساخت «موقعیت مهدی» به نویسندگی و کارگردانی هادی حجازی‌فر از چندروز پیش در سینماهای کشور اکران عمومی شده است. گویی دقت مستندنمایانه فیلم‌های مهدویان با بازی حجازی‌فر و نیز تجربه حجازی‌فر در نوشتن متن ترکیب فیلم موفق «آبایی» و لطافت روایت و قصه‌گویی آتابای در «موقعیت مهدی» ترکیب

به نام بزرگان و آزادگان



آرامگاه نظامی گنجوی

شده و به تکامل رسیده است. حجازی‌فر که پیش از این بازیگر و نویسنده توانایی ظاهر شده بود در اولین کارگردانی‌اش نیز کامیاب شده است. در این فیلم که متمرکز بر رابطه برادران باکری است و به حق فیلم برگزیده جشنواره فجر شد، نقد رادیکال مهدی باکری به مدیریت جنگ و فرماندهی محسن رضایی که به تنها ماندن او در پایان فیلم، نوعی بی‌میلی‌اش به بازگشت به زندگی، دور انداختن کارت عضویت‌اش در سپاه و شهادت‌ش می‌انجامد به تصویر کشیده شده است. در روایت انتقادی کارگردان، فشار برای توبه‌نامه‌گیری از حمید باکری (توسط امثال صادق محصولی در ارومیه) به خاطر سابقه همکاری‌اش با چپ‌های مسلمان (علی برادر بزرگ مهدی و حمید در سال ۵۱ به خاطر عضویت در سازمان مجاهدین خلق اعدام شد و برادرانش تحت تأثیر او بودند و با امتی‌ها هم ارتباط داشتند)، وضعیت آشفته شهر ارومیه که پر از صف مردم برای کالاهای اساسی و بنر شهادت جوانان شهر است و این که کمیته حتی برای خروس‌یازی هم شهروندان را بازداشت می‌کند نیز منعکس شده است. البته این مشکلات در سطح ساختار و فرماندهی مانع نمایش مطلوبیت و امکان دیگر دوستی و فداکاری در فیلم «موقعیت مهدی» نشده است. مهدی باکری در این فیلم سلحشور اخلاقی‌ای است که ترجیح می‌دهد وسایل سنگین خانه را خودش بردارد و نه کارگزاران، در خط مقدم نبرد جلوتر از سربازهایش حضور دارد و اجازه نمی‌دهد بین جنازه برادرش حمید و سایر شهدا تبعیضی قائل شوند و برای دفن به پشت جبهه برگرداند. به نظر می‌رسد بیشترین توفیق امسال در رسیدن به نوعی سینمای ملی را در فیلم «موقعیت مهدی» شاهدیم. در این فیلم مهدی باکری زبان میانجی و رسمی و ملی فارسی به صلح در کنار زبان مادری غیرفارسی بخشی از ایرانیان می‌نشیند. مکالمات لشکر ۳۱ عاشورا که لشکر ترک‌ها بوده و گفتگوهای مهدی با برادر و همسرش به ترکی و با زیرنویس فارسی است و مکالمات با فرماندهان و سایر هم‌زمان به زبان فارسی است و این دو به خوبی در کنار هم نشسته‌اند. باکری «موقعیت مهدی» فرماندهی ملی است که ترانه «لب کارون» را می‌شناسد، با هم‌زمان و سربازانش از نقاط مختلف ایران هم‌رتبه می‌شود، شوخی‌هایش دلچسب است و نقدهایش به فرماندهی سپاه و جنگ هم از موضعی ملی است. بی‌دلیل نیست که طیف گسترده‌ای از مخاطبان، از لیلی گلستان تا ناظران اصلاح‌طلب و اصولگرا، میهن‌دوستی تکرپذیر فیلم را پسندیده‌اند. مذهب هم در «موقعیت مهدی» به نحوی ظریف حضور دارد. کارگردان داستان رابطه مهدی و حمید باکری را تداعی‌گر رابطه امام حسین و ابوالفضل العباس کرده است. مثلاً تأکید مهدی باکری بر این که هر که می‌خواهد شب عملیات می‌تواند برگردد (مشابه جمله‌ای که به امام حسین خطاب به یارانش نسبت داده می‌شود) یا تشنگی حمید قبل از شهادت و این که تکیه مهدی در میدان به حمید است و نیز تنها شدن مهدی بعد از شهادت حمید در کنار نوحه‌های ترکی اثرگذاری که در موسیقی فیلم استفاده شده به خوبی از ظرفیت و قدرت داستان و فرهنگ عاشورا برای افزایش تأثیر عاطفی قصه‌گویی فیلم بهره گرفته است و بارها چشم تماشاگر را بارانی می‌کند. تماشای این فیلم تأثیرگذار در سینما پیشنهاد کردنی است.

به نام بزرگان و آزادگان

افسر تبریزی که معنی یک وجب خاک را به روس‌ها فهماند



بعد از پایان جنگ جهانی دوم و ترک خاک ایران توسط ارتش سرخ شوروی تا ده سال بعد کم و بیش در مرزهای ایران و شوروی بین مرزبانان دو کشور درگیری رخ می‌داد تا سرانجام دو دولت درگیر در سال ۱۳۳۲ شمسی تصمیم می‌گیرند تا با تشکیل کمیسیونی مشترک با تعیین مجدد مرزهای بین‌المللی دو کشور، به این درگیری‌ها پایان دهند. در همین راستا ۶ مهر سال ۱۳۳۴ شمسی، هیاتی عالی‌رتبه از اتحاد جماهیر شوروی برای تعیین حدود مرزی با ایران و تقسیم رودخانه ارس در شهر جلفا حاضر می‌شوند، در بررسی‌های به عمل آمده توسط هیات مشترک مشخص می‌شود رودخانه ارس در طی مسیر خود از غرب

در ادامه کار و در ۵ کیلومتری شهر جلفا، کار هیات مشترک در مورد تعیین مرز به اختلاف کشیده می‌شود و جزیره شماره ۱۳۰ باعث این اختلاف می‌شود، هیات کارشناسان شوروی بر این اعتقاد بودند که قسمت عمیق رود ارس نزدیک خاک ایران است و بنا بر توافق مرز اینجا بوده و جزیره ۱۳۰ داخل خاکی شوروی افتاده و به آنان تعلق دارد و کارشناسان ایرانی که عمدتاً از نظامیان ایرانی بودند معتقد بودند بخش عمیق رود به سمت خاک شوروی است و جزیره ۱۳۰ به ایران تعلق دارد و کار این اختلاف حتی به نزاع لفظی هم کشیده می‌شود که با به رخ کشیده شدن شکست‌های ایرانیان در جنگ با روس‌ها و عقد قرارداد ترکمانچای خون سربازان ایرانی به جوش می‌آید. «امان الله جهانبانی» رئیس هیات ایرانی در کتاب خود به نام «مرزهای ایران و شوروی» چنین می‌نویسد: «در میان این درگیری‌ها ستوان یکم نورالله کثیری، افسر تبریزی نقشه بردار لشکر تبریز که تاب گفتارهای افسران شوروی را نداشت و با اینکه می‌دانست آب در سمت ایران عمیق است، سوار اسب شده و برای برافراشتن پرچم ایران در جزیره ۱۳۰ شجاعانه به آب‌های عمیق و خروشان ارس می‌زند ولی بعد از لحظاتی اسب و سوار در مبارزه با جریان عمیق و قوی آب ارس زیر امواج خروشان ناپدید می‌شوند. در میان بهمت و آشفتگی حاضرین از این

عمل، سرباز قوی هیکلی به نام «صمد محمد اوغلو» برای نجات دوست و هم سن‌گش به آب‌های ارس می‌زند و ستوان کثیری را که پایش در رکاب اسب گیر کرده بود رها کرده و هر دو با شنا کردن خود را به جزیره ۱۳۰ می‌رسانند و پرچم ایران را که ستوان کثیری زیر لباس خود همراه برده بود در این جزیره بر پا می‌کنند.» هیات روسی که تحت تأثیر این عمل شجاعانه و از جان گذشتگی این دو قرار گرفته بودند موافقت می‌کند مالکیت جزیره به ایران برسد، دولت و ارتش ایران به پاس این فداکاری نام جزیره ۱۳۰ را به جزیره ستوان کثیری تغییر می‌دهند و سال‌ها نام این افسر ایرانی در بین اهالی منطقه به وطن پرستی مشهور می‌شود ولی متأسفانه با گذشت زمان این داستان و این نام کم کم به دست فراموشی سپرده می‌شود و به طوریکه در حال حاضر حتی جوانان محلی منطقه هم علت نامگذاری این جزیره را نمی‌دانند و اکثر مردم ایران هم از این ماجرا و فداکاری بی اطلاع هستند که یک افسر با شرف ایرانی بلا درنگ برای ننگه داشتن پاره‌ای از خاک وطن در سرما به آب‌های خروشان می‌زند و حاضر می‌شود جاننش را فدا کند. منبع: کتاب «مرزهای ایران و شوروی» نوشته امان‌الله جهانبانی (۱۳۳۶) و پژوهش محلی